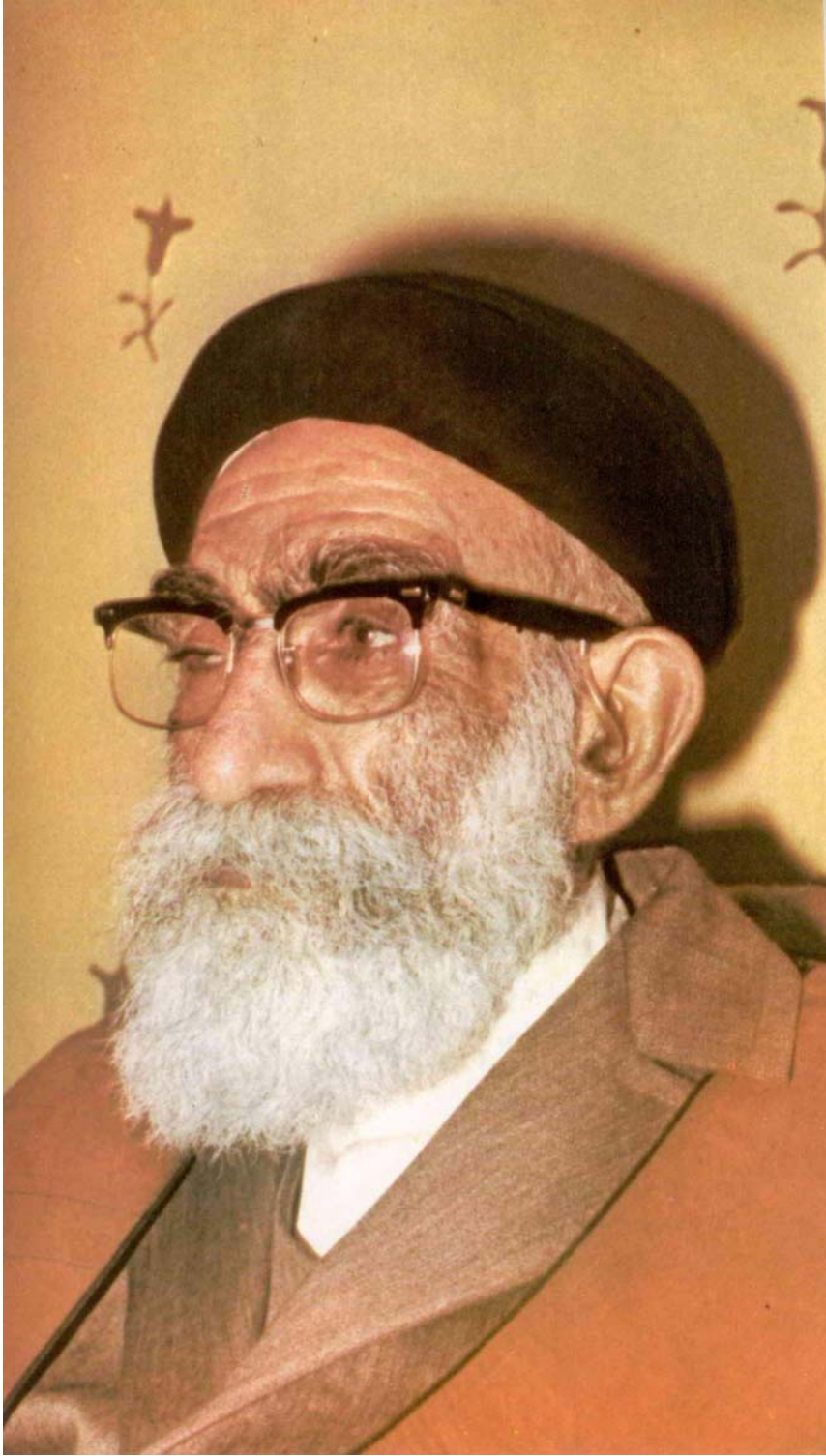


رساله جذبيه

مناجات و نصايح

شرح حال جناب آقاي سيّد هبة الله جذبي

بياد اوّلين سال رحلت پدر بزرگوارمان



رساله جزییه
مناجات و نصایح
شرح حال جناب آقای سید هبة الله جزیی
بیاد اولین سال رحلت پدر بزرگوارمان

شرح حال جناب آقای سید هبة الله جزیی
گردآوری: علیرضا جزیی
ناشر: علیرضا جزیی
چاپ: چاپخانه خواجه
تعداد: ۳۰۰۰ جلد
تاریخ: اسفندماه ۱۳۶۴
چاپ اول

فهرست

شرح حال مختصر.....	۷
نسب جناب آقای سید هبة الله جذبی (ثابت علی).....	۹
رونوشت فرمان‌ها.....	۱۰
مناجات و ابیات.....	۱۲
فرمایشات و نصایح جناب آقای سید هبة الله جذبی «ثابتعلی».....	۲۳
حلول ۱۳۵۲.....	۲۳
حلول ۱۳۵۳.....	۲۵
حلول ۱۳۵۴.....	۳۲
حلول ۱۳۵۵.....	۳۲
حلول ۱۳۵۸.....	۳۶
حلول ۱۳۵۹.....	۳۹
حلول ۱۳۶۰.....	۴۱
حلول ۱۳۶۲.....	۴۶
ماده تاریخ و رثاهای سروده شده.....	۴۹
وصیت نامه.....	۵۸
مؤخره.....	۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الذي يقبر امة من عباده و يحض من اسبغيات
و يكون جليس من ذكره و يجب عمرة المضطرب

برادر کرم مرقم جناب آقای حاج سید مرتضی بن مکتب علی دفتک اردانیک

عرض شود جناب عالی ازین تاریخ از طرف قریه سلطانیه نایبده رضا علی شاه خضر آباد

مآذون و جاریه که در واقع مساعدت حال اگر یکی از برادران باطلوس نام در خدمت سرخود

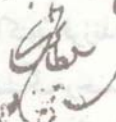
بدین تاریخ نمایند و حال اخوان تقاضی باشد طبق دستورات شفاهی و عملی که از بزرگان سابق رسیده

و حضرت پروردگوار و اله عالی سیدار جناب آقای صالحی شاه قدس سره لغزیز فرموده اند

تلبیر انستنه نمایند انظار دایم فقیر را با قصور و تقصیر را نیز در حال نیاز دارش نموده

به جای فریاد کنید زادن به وفاء نمایند بنایخ غزه شهر حرم الاحمد

سلطان بیت دهم فرورد ۱۳۵۶ شمسی و انا الاثر سلطان



مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

وهوالحي الذي لا يموت و الصلوة و السلام على خاتم الانبياء محمد المصطفى و على آله و خلفائه
الائمة الاثني عشر المعصومين و على من حذا حذوهم واقتفى اثرهم.

و بعد برادر مكرم عارف آگاه جناب حاج سيد هبة الله جذبي طاب ثراه كه مورد لطف پدر بزرگوار روحانی و
جسمانی فقیر حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلی شاه قدس سره بوده و از طرف آن حضرت مجاز
در دستگیری جویندگان راه و راهنمایی طالبین بودند و بلقب ثابتعلی ملقب گردیده بودند در تاریخ ۲۹ جمادی
الثانیه ۱۴۰۵ مطابق دوم فروردین ۱۳۶۴ بجذبهای از جذبات حق تن خاکی را ترك نموده و بعالم قدس پرواز
کردند و فقیر و فرزندان شان و همه دوستان را متأثر و متأسف نمودند رحمة الله علیه رحمة واسعة.

اکنون فرزندان شان برادران مكرم آقایان مهندس سيد علیرضا جذبی و سرهنگ رحمت الله جذبی و نعمت الله
جذبی كه بحمد الله هر سه در طریق سلوك الی الله وارد و در رضایت پدر بزرگوارشان كوشا بوده و هستند،
تصمیم گرفته اند چند نوار از نصایح و تقریرات ایشان را با بعض اشعاری كه سروده اند جمع آوری نموده بچاپ
رسانند تا همه دوستان از آن بهره مند گردند و از فقیر نیز استجازه نمودند، فقیر این تصمیم را بسیار پسندیده
و همت ایشان را در این باره كه بیاد پدر عالی مقدارشان می باشد تمجید نمودم، از خداوند مهربان مزید توفیق
ایشان را در امور خیریه و انجام وظائف شرعیه و پیروی از منویات پدر بزرگوارشان خوارستارم.

فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی (رضا علی شاه)

۲۹ جمادی الثانیه سال ۱۴۰۶ مطابق بیستم اسفند ۱۳۶۴

شرح حال مختصر

جناب آقای سید هبة الله جذبی «ثابتعلی»

جناب آقای سید هبة الله جذبی خلف مرحوم حاج میرزا هاشم از سادات خاتون آبادی که نسب ایشان با بیست و نه واسطه بحضرت سجاد صلوات الله علیه می‌رسد و اجداد ایشان همه از سادات جلیل القدر و علماء صاحب اجازه اجتهاد و مدرسین حوزه علمیه اصفهان بوده‌اند.

جناب حاج آقای جذبی در تاریخ چهارم شعبان ۱۳۱۴ قمری (۱۲۷۴ شمسی) در اصفهان متولد و تحصیلات متداوله زمان خود را در حوزه علمیه اصفهان گذرانده و در تهران نیز از شاگردان مدرسه علوم سیاسی بوده‌اند. ایشان از همان اوایل تأسیس مدارس جدید چون در ریاضیات تبحر کافی داشتند از طرف اولیای امور بسمت معلم ریاضیات انتخاب و دعوت بکارگردیدند و بین معلمین و محصلین بصحت عمل و دیانت و تقوی و شرافت نفس و فضل و کمال و حسن خلق معروف و زبانزد همه بودند و همه شاگردان نیز نسبت به ایشان مجذوب و مفتون بودند.

حاج آقای جذبی در تاریخ هفدهم ربیع الاول ۱۳۳۶ قمری خدمت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی قدس سره السبحانی مشرف به فقرگردیده و در طریقت وارد شدند و حسن سلوک ایشان موجب جلب علاقه عموم فقرا و نهایت احترام بایشان گردید و با علاقه‌ای که ایشان نسبت به فقر داشتند تمام تعطیلات تابستانی را همه ساله پس از تشرف به بارگاه ثامن الائمه به بیدخت مسافرت نموده و در آنجا علاوه بر زیارت پیر بزرگوار جناب آقای صالح علیشاه و کسب فیض از محضر مبارک ایشان بنوشتن و استنساخ کتب مختلف از قبیل تفسیر بیان السعادة، حدائق السیاحه و مکاتیب زیاد دیگر از بزرگان مشغول و گاه بمناسبت مقاله‌ای می‌نوشته و جواب سؤالاتی که از طرف بعضی، راجع بتصوف و عرفان می‌رسید و یا جواب اعتراضات و افتراءات که بعض مؤلفین در تألیفات خود نوشته بودند مرقوم می‌فرمودند.

حاج آقای جذبی در سال ۱۳۷۶ قمری (۱۳۳۶ شمسی) پس از سی و شش سال خدمت فرهنگی بسمت بازنشستگی نایل گردید و از آن زمان مدت هفت سال معتکف درگاه بود و از فیض حضور مستفیض و مستفید می‌گردید. ایشان در ملازمت بزرگان مسافرت‌های زیادی به غالب شهرهای ایران و در خارج هم به عربستان سعودی و عراق عرب و سوریه، اردن، افغانستان و پاکستان نموده‌اند و همچنین برای معالجه سفری به اروپا نمودند که مدتی برای جراحی چشم در یکی از بیمارستانهای پاریس بستری بودند و در مراجعت از راه ترکیه پس از زیارت قبر مولانا جلال الدین «مولوی» به تهران مراجعت فرمودند.

در تاریخ ۱۳۸۳ قمری مطابق ۱۳۴۳ شمسی از طرف حضرت آقای صالحعلیشاه مأذون در راهنمایی طالبین راه فقرگردیده و بلقب ثابتعلی مفتخرگردیدند.

در چند سال قبل به نیت آنکه نوشته جات ایشان مورد استفاده فقرا قرارگیرد با اجازه پیر بزرگوار کلیه آنها در مجموعه‌ای بنام رساله باب ولایت و راه هدایت بچاپ رسانیده و در اختیار طالبان راه قرارگرفت. ایشان در این اواخر چنان در شوق وصال مستغرق گردیده بودند که دیگر توجهی بخود نداشته بیمارگردیده بستری شدند.

در تاریخ خرداد ۱۳۶۳ شمسی به بیمارستان انتقال داده شده و با کوشش زیادی که انجام گردید بهبودی نسبی حاصل و به منزل مراجعت نمودند ولی باز هم آتش شوق وصال چنان شعله‌ور بود که همه موانع برطرف شده و

بار دیگر ناچاراً در تاریخ دوم اسفندماه ۱۳۶۳ به بیمارستان منتقل گردیدند. و با وجود آنکه از هر لحاظ برای سلامتی ایشان کوشش بعمل آمد متأسفانه هیچکدام از معالجات مؤثر واقع نشده و در آخرین ساعات روز جمعه ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۰۵ مطابق دوم فروردین ۱۳۶۴ ندای ارجعی را لبیک گفتند و همه فامیل و فقرا و دوستان را متأسف و سوگوار نمودند.

جنازه ایشان در صحن امامزاده حمزه مقبره متبرکه مرحومین آقای سعادتعلی شاه اصفهانی و آقای نورعلیشاه ثانی پس از تشییع مجلل بی نظیر با سوز و گداز و گریه و زاری هزاران نفر تشییع کننده بخاک سپرده شد. از ایشان سه فرزند ذکور به نامهای سید علیرضا جذبی (مهندس معمار) سید رحمت الله جذبی (سرهنک هوایی) سید نعمت الله جذبی (دبیر ریاضی) باقی مانده است که هر سه متمسک بولایت علی بن ابیطالب امیرمؤمنان می باشند.

نسب جناب آقای سید هبة الله جذبی (ثابت علی)

آن طور که خود ایشان ذکر فرموده‌اند:

سید هبة الله فرزند حاج میرزا هاشم فرزند میرزا زین العابدین فرزند میر محمد رضا مدرس فرزند میر ابوالقاسم فرزند میر محمد اسمعیل (مدفون در اطاق در وسط صحن میر محمد اسمعیل) فرزند میر محمد باقر (مدفون در همان اطاق) فرزند میر محمد اسمعیل (صاحب بقعه. متوفی ۱۱۱۶) فرزند میر محمد باقر (مدفون در گورد) فرزند میر محمد اسمعیل مشهور به شاه مراد (مدفون در گورد و صاحب بقعه داخل قریه گورد) فرزند میر عماد الدین (مدفون در کوه گورد) فرزند سید حسن نقیب (مدفون در خراسان) فرزند میر جلال الدین نقیب (مدفون در خراسان) فرزند میر سید مرتضی (مدفون در خراسان) (اول من وَرَدَ بایران از مدینه) (در سال ۷۹۲ هجری قمری متوفی فی سنه ۸۱۵) فرزند میر سید حسین مشهور به شمس الدین فرزند سید علی شرف الدین فرزند سید محمد مجد الدین فرزند سید حسن تاج الدین فرزند سید حسین شرف الدین فرزند میر محمد امیر الکیبر مشهور به عماد الشرف فرزند میر سید عباد فرزند میر سید محمد فرزند میر سید محمد حسین فرزند میر سید محمد فرزند ابو عبدالله سید حسین مشهور بقمی فرزند امیر سید علی مشهور به بنویر طله فرزند امیر محمد عمرا لاکبر شهید در واقعه فخر فرزند حسن الافطس فرزند علی اصغر فرزند حضرت سید ساجدین امام زین العابدین صلوات الله علیه امام چهارم شیعیان.

رونوشت فرمان‌ها

اجازه اقامه نماز جماعت جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی از طرف مولانا الاعظم و سیدنا الاکرم
آقای صالحعلیشاه ارواحنا فداه

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی

خدمت مشایخ عظام و برادران کرام ایدهم الله معروض می‌دارد که در اجتماع اخوان اگر مشایخ مأذونین نباشند یا نتوانند حضور یابند در نماز جماعت به برادر مکرم آقای سید هبة الله جذبی وفقه الله که فقیری دانا و بزیور عدالت مُحلی است و سالها است در راه فقر زحمت کشیده و خدمت نموده اقتدا نمایند مجاز و مأذونند و سالکان و طالبان معاشرت و صحبت ایشان را مغتنم شمرده برخوردارگردند بتاریخ بیستم محرم الحرام هزار و سیصد و هفتاد و شش قمری هجری و انا الاقل - الحسن. مهر مبارک حسن بن علی.

فرمان آقای حاج سید هبة الله جذبی از طرف مولی الموالی حضرت آقای صالحعلیشاه

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) و علی اوصیائه الاثنی عشر الهادین للبشر اولیاء الله. و بعد این کمترین درویشان و خادم ایشان محمد حسن بیدختی صالحعلیشاه که در این زمان پس از مرحوم مبرور والد حضرت نورعلیشاه ثانی قدس سره العالی در سلسله علیه علویه رضویه نعمة اللهیه بر مسند ارشاد متمکن و اجازه تعلیم و تلقین اوراد و اذکاریداً بید و صدراً بصدرا از حضرت رسالت «ص» و ائمه اثنی عشر بفقیر رسیده و حتی المقدور باید به مستحقین برسد بلکه هرکس را لایق به تبلیغ بدانم در امر هدایت معاضدگردانم و برادر مکرم آقای حاج سید هبة الله جذبی اصفهانی که فقیری آراسته و از هواجس نفسانی پیراسته ومدتها بصدق در فقر قدم زده و خدمت نموده دانا و بینا گشته و از بیستم محرم هزار و سیصد و هفتاد و شش از طرف فقیر مأذون در امامت جماعت فقرا بوده مأذون نمودم که طالب صادقی که بیابند دستگیری و تلقین ذکر و فکر و تعلیم اذکار و اوراد لسانی و جنانی بر حسب استعداد و لیاقت نمایند به موجب دستور شفاهی امیدوارم این خدمت را عبادت و تربیت خود بدانند و در تربیت سالکان و هدایت طالبان بکوشند و لیالی جمعه و دوشنبه اجتماع و بذکر و فکر مشغول باشند و بر جمع ظاهر و باطن و شریعت و طریقت امر نمایند و در موقع اجتماع مشایخ پیشقدمان در اجازه را بر خود مقدم دارند و ایشان را در طریقت بلقب ثابتعلی ملقب نمودم امیدوارم مؤید باشند و رضای حق را وجهه خود داشته باشند فقرا وجود ایشان را مغتنم شمارند و استفاده نمایند و السلام علی من اتبع الهدی تحریراً بتاریخ عرفه هزار و سیصد و هشتاد و سه قمری هجری دوم اردیبهشت هزار و سیصد و چهل و سه شمسی.

در حاشیه فرمان فوق الذکر حضرت آقای رضا علیشاه ارواحنا فداه مرقوم فرموده اند که:

بسم الله الرحمن الرحيم

امر و فرمان مبارك فوق كه از طرف حضرت مولی قدس سره العزیز شرف صدور یافته پس از رحلت آن حضرت نیز مطاع و ممضی است بتاريخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۸۶- و انا الاقل سلطان حسین تابنده رضا علیشاه- محل مهر مبارك.

اجازه تشکیل مجلس نیاز آقای سید هبة الله جذبی (ثابتعلی) وفقه و تأییده

بسم الله الرحمن الرحيم

وهوالذی یقبل التوبه عن عبادته و یعفوعن السيئات و یكون جلیس من ذكره و یجیب دعوة المضطرين

برادر مکرم محترم جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی ثابتعلی وفقك

الله و ایدك

عرض می شود جنابعالی از این تاریخ از طرف فقیر سلطان حسین تابنده رضا علیشاه غفرالله له مأذون و مجازید که درمواقع مساعدت حال اگر یکی از برادران با خلوص تام درخواست سبز نمودن مجلس نیاز نمایند و حال اخوان مقتضی باشد طبق دستورات شفاهی و عملی که از بزرگان سابق رسیده و حضرت پیر بزرگوار والد عالیمقدار جناب آقای صالحعلیشاه قدس سره العزیز نیز فرموده اند مجلس نیاز را منعقد نمائید. انتظار دارم فقیر سراپا قصور و تقصیر را نیز در حال نیاز فراموش ننموده بدعای خیر یادکنید. زادك الله توفیقاً و تأییداً. بتاريخ غره شهر رجب المرجب ۱۳۹۷ مطابق بیست و نهم خرداد ۱۳۵۶ شمسی. و انا الاقل سلطان حسین.

مناجات و ابیات

مناجات

کفانی هذه من کل عیبی
تکون علی من الدارین حسبی
ضعیف و عاجز و کمورم
عطا کن از کرم نورم
گرفتار کن گناه من
مکن از درگهت دورم
ز کار خار خود پشیمانم
مکن نومید و مهجورم
بفضل تو بدم زنده
بود عفو تو منظرم
بنیادانی بود کارم
ببازش کمتر از مورم
سراسر جمله حیرانی
ز جمله خلق منفرم
که گمردم کوی تو منزل
پراز غولان و بی زورم
بگیرد دست ایمن بنده
ببرون آرد از ایمن گورم
نگهدارنده ایمان
ثنا گویش من عورم
ز جام او بسی مستم
بیافزا این شر و شورم
غبار راه تو تاجم
ز خاک درگهت دورم
بدرگهت شوم دربان
که آیی بر سر گورم
طیبش هست آن سلطان
اگر آید بدیدارم
ز غیرت چشمم بر بندم
زیاده زین میازارم
فراقست را بیایان کن

الهی انت مولائی و ربی
فان تنظر الی بنظرة عفو
الهی زار و رنجورم
بامید تو مسرورم
خدایا روسیاهم من
بدرگهت پناه من
اسیر نفس و شیطانم
بدرگاه تو نالانم
بانعام تو پرورده
ز خود نومید و شرمنده
میان مردمان خووارم
گناهت رسم و رفتارم
شده عمرم بنیادانی
نبرده بسوی انسانی
هوای سوی تو در دل
ولی راهی است بس مشکل
مگر لطفی ز تابنده
نماید مرده را زنده
که باشد صالح دوران
قرین رحمت و احسان
ببدامتش بود دستم
به عشقش از خودی رستم
حبیباکور و محتاجم
ز طوف خانه اش حاجم
مکن مأیوسم ای سلطان
نمایم جان خود قربان
مرا دردیست بی درمان
بدیدار شوم شادان
رضایت آرزو مندم
بزنجر تو در بندم
رهم را سهل و آسان کن

وصالت را نمایان کن
ترحم کن بر این حال
یگانگی رویت آمالم
شفیع هست تابنده
که گیرد دست این بنده
چو سر از خاک بردارم
که باشی شافع و یارم
شکار تیر مژگانم
اسیر خال و دندانم
کمند زلف او جایم
چسان این بنده بکشایم
بسروح صالح دوران
بسسلطان شه ایقان
رضاشد سید و مولا
نجات هر پس و بالا
بقایش را دعا گویم
ره فرمان او پیویم
ندارم غیر او یاری
که باشد او مددکاری
مصور دکتر نامی
زشکرش عاجز از نامی
خدا یا اجرشسان در ده
ببدرگاه تو ارزنده
بباشم هر دو را شاکر
جزایش را دهد وافر
اگر آن هر مژ ز فرزین
محبته با بهر آئین
زبان از مدح او قاصر
وجودش در نظر حاضر
نباشد جز دعا کارم
که بوده همدم و یارم
خداوند پشیمانم
بیخشا آن گناهانم
خجل از کرده خویشم
ز بدکاران همه پیشم

بهرانست گرفتارم
که بشکسته پر و بال
مکن مأیوس و مهجورم
بلطف او پناهنده
بروز حشر و محشورم
بجستجوی تو بود کارم
که نامم را کنی نورم
گرفتار دو چشمانم
همی سرمست و مخمورم
غلل و زنجیر بر پیام
که عاجز تر زهر مورم
بنور هادی ایمان
سعادت ده که مستورم
ببرو نبود کسی والا
ببدریا و بمساحورم
عطایش را ثنا گویم
که امرش هست مأمورم
ندارم غیر او کاری
باین دنیا و درگورم
دگر آزاد زهر دامی
که کرده حق پرستارم
بخیر و عافیت زننده
ز عذر هر دو معذورم
خدایش حاضر و ناظر
بهر وقت و بهر دورم
که باشد رسم او در دین
لذا کرده است مسحورم
قلم از شکر او فاتر
دعایش ورد و مذکورم
بهر جا گرفتند ببارم
بصحت گناه رنجورم
ببدرگاه تونالانم
که بوده خلف دستورم
سرافکنده به تشویشم
ولیکن پیرو معذورم

خداوندا بخاصانت
نما از فضل و احسانت

به هشت و چار و پاکانت
گناه جمله را مغفور

مناجات

الهی یا الهی یا الهی
ضعیف و عاجز و کور و کراستم
اگر عشقت نباشد در دل من
توئی ساقی توئی جام و توئی می
غریق لجه دریاى خونم
فراقست آتشی در دل فزوده
ترا فضل و عنایت بیش از این است
خداوندا شمیم را روزگردان
لباس مغفرت بر من بپوشان
دلّم را خانه مخصوص خود کن
دلّم را خالی از اغیارگردان
ز سوز هجر تو در آتش استم
خدایا چشم دل را بازگردان
مشو راضی که در دل کور باشم
من مسکین ندارم راه چاره
خدایا گریه برانی و برخوانی
جفای تو بود شیرین تر از قند
دلی دارم ز سودای تو پر خون
بصحرای جنون آواره گشته
ندارم طاقت مهجوریت را

که جز درگاه تو نبود پناهی
ترحم کن بلطفست گیر دستم
بود این زندگانی مشکل من
بجامی هستی خود را کنم طی
نجاتم ده که بی صبر و سکونم
که اعضای وجودم را ربوده
که از عشقت دلی با غم قرین است
بوصلت روز را نوروزگردان
شراب عافیت بر من بنوشان
تهی از غیر و شرک و مثل و ندکن
محل ریشش انوارگردان
بکوی عشق تو آتش پرستم
بانوار جمالت سازگردان
ز اسرار نهانی دور باشم
به تیر عشق تو باشم نشانه
شوم شادان که نامم را برانی
وفای تو همیشه آرزومند
که عقلم را ربوده همچو مجنون
زخان و مان و جان بیگانه گشته
که گشته طاق صبر دوریت را

در شکایت

ندیمم اشک چشم و آه سینه
همه مردم بفکر خویش باشند
نباشند هیچ در فکر خدائی
نه فکر عاقبت نه فکر دینند
شبش در عیش و نوش و روز بدتر
نه در آنها بود بوی وفائی
نه رحم و رقتی یابی در ایشان
همه فکر و خیال نفع خویشند
مرا از خیل ایشان دورگردان

که نبود همدمی بی قید و کینه
مرا زخم زبان و نیش باشند
همه در عیش و نوش و دلربائی
چو حیوان در چراگاه زمینند
نه فکر مرگ و نه قبر و نه محشر
بیکدیگر کنند جور و جفائی
نه جود و بخششی بینی در ایشان
زیان دیگران را چشم پوشند
ز جور و کینشان مستورگردان

در دعا

رسان ما را بخیل پاک بازان
که رحم و شفقت و احسان نمایند
ز نفع و سود خودشان چشم پوشند
جوانمردی و بذل وجود و بخشش
بخوشنودی مردم شاد باشند
یکی زایشان بود فرزین که نامش
جوانمردی بحدی بد شعارش
خدایا عمر و عزت ده مر او را
بآمال بلند وز سعادت
خصوصاً پیرو تابنده باشد
غریبان را انیس و مونس و یار
دعاگویش بود ثابت همواره
قوافی رفته از دستم در آخر
ایکه درمان درد میجوئی
چشم دارم که لطف او بکرم

مناجات

بانبوه گـروه بی نیـازان
بجمله خلق ز هر قومی که باشند
بسود دیگران همواره کوشند
بود عاداتشان با جهد و کوشش
برنج و غم شریک و یار باشند
بود ثابت بقلب دوستانش
که بتوان بی نظیرش می شمارش
بقرب حق رسان همواره او را
رسان با صحت از عین عنایت
رضاشه را مرید و بنده باشد
کند اوقات خود را وقف این کار
بصبح و عصر و اوقات شبانه
بدم معذور چون نبوم هنرور
خوشتر از درد درد، درمان نیست
نظری هم به بنده فرماید

دلی دارم ز سودای تو پر خون
بصحرای جنون آواره هستم
نه در شب خواب دارم من نه در روز
نمی دانم که آن یار جفاکار
ندارم من شکایت از جفایش
بود امید وصلی در فراقش

در مناجات

خداوند بحق اولیائت
بحق مصطفی مقصود خلقت
بحق آل و اصحاب کبارش
گناهان مرا مغفور می دار
ز انوارت دلم را روشنی بخش
دلم را پاک کن از حب اغیار
ز هستی خیالی وارهمانم
بدل از نور خود آرامشی ده
بذوق و شوق خود بیگانه ام ساز
موافق کن مرا بر طاعت خویش
حضور یار را در دل عطا کن
مرا قربان یار نازنین کن

ز هجر روی تو باشم چو مجنون
ذلیل و مضطر و بیچاره هستم
صدای زاریم باشد جگرسوز
کند رحمی بر این بیچاره زار؟
که جورش نزد من به از وفایش
ولی نبود امیدی در وصالش

بحق پیشوای انبیائت
بحق مرتضی باب ولایت
بحق جمله اولاد و تبارش
سپاهی دلم را دور میدار
ز الطافت کمال ایمنی بخش
مهیا کن برای خانه یار
بهستی حقیقی وارسانم
ز نور معرفت آسایشی ده
بعشق و حب خود دیوانه ام ساز
بذکر و فکر عهد و بیعت خویش
فنای خویش را کامل عطا کن
بانواع نعم او را قرین کن

سلامت دارش از هر نادرستی
قوای ظاهرش را بس قوی کن
نما عمر شریفش را دو صد سال
شفیع ما قرارش ده بدرگاه
اگر لطفش قرین ما نباشد
ز خیر عافیت مهجور باشیم
خداوندا مکن محروم از یار

مده او را ز لطفت ضعف و سستی
بیاطن قوتش را محتوی کن
نمایند بنندگان را ره بهر حال
دعایش را نصیب من سحرگاه
وگر حبش عجین ما نباشد!
زخیل نیک بختان دور باشیم
بدرگاه شریفش ده مرا بار

نصیحت

نیک گفتار و نیک کردار است
علم و دانش از آن جهت خوانند
پس تو چون نام (نیکجو) داری
لیک با جد و جهد بجوی
ورنه افسوس میخوری هر دم
جذبی از بهر نیکی اطفال
لیک افسوس عمر او بگذشت

هر که با او خدا مددکار است
که رفتار نیک ره یابند
وقت خود را بعلم بگذاری
که از این مدرسه ربائی گوی
که چرا برده ام از این یم کم
سعی کرده است در همه احوال
وز بد دهر پشت او خم گشت

مناجات

از من روسیاه و شرمنده
روزگاری بغفلت و تقصیر
دائماً در گناه و معصیت
فیض او دائم است و ما غافل
نکنند منع نور از خاری
بی نیاز است و لطف او دائم
شرم دارم ز آستانه او
وز ولی خدا و فرزندش

جز نیاز و دعا چه می آید
از خدا جز کرم چه میشاید
باز از فضل خود نمی کاهد
نور خورشید دائماً تابد
گرچه نفعی از او نمی آید
جز نیاز و دعا نمی خواهد
که زخم بر زمین او ساید
جز عطا و کرم چه می ساید

ایضاً

خوشا دلی که در او نور کبریا باشد
دلی که عشق در او نیست کی صفا دارد
بغیر عشق خداوندگار و آل علی

همیشه شاد و پراز مهر و وفا باشد
دلی که عشق در او هست با صفا باشد
بجان دوست، دگر عشقها خطا باشد

زبان حال التجا و نیازمندی در موقع تشریف بیدخت

(که در تاریخ عید غدیر سال ۱۳۹۴ برابر دی ۱۳۵۳)

چگونه شکر این نعمت گزارم
بهر صبحی ز دیدار جمالش
مکن محروم ما رازین عنایت
نباشد جز پناهت راه و چاره

که در بیدخت و در صحن مزارم
دمد روحی برین جسم نزارم
که مشتاق و بسی امیدوارم
که مسکین و ضعیف و خوارم

بامیسد وصال تو روز و شبها
خداوند کریم و بنده پرور
ز درگاهت مکن محروم ما را
تلفی کن ز رحمت بنده ای را
هوای نفس و شیطان در کمین است
ز رحمت و ز کرم بخشایشی کن
پناه آورده ایمن بارگام
ذلیل و عاجز و بیچاره هستم
نباشم قابل درگاه و جاهت
چسان بر رویت اندازم نگاهی
یگانه فخر بر عالم نمایم
خداوند بحق رهنمایست
که در فرمان و امر و در اطاعت
ترحم کن باین پیر فتاده
باین پیر علیل و ناتوانی
غلام پیر این درگاه بودم
ز فضل خود مکن محروم ما را
دلیم را خالی از اغیار می کن
ز هستی خیالی وارهانم
ز جمله شرّ شیطانان انسی
کریمی مهربانی جرم بخشی
تلفی کن بجمله خلق عالم
همه اخوان بچشم انتظارند
همه در انتظار رحمت تو
مکن محرومشان از فضل عامت
همه باشند در بند و گرفتار
مکن محروم ما را از شفاعت
شفیع آورده ام جانهای آگاه
بعمری کار من جرم و گنه بود
بجز این درگهت نبود امیدی
موفق دارمان در حال طاعت
زیادت کن محبت در دل ما
ز مال و جاه و مکنتهای دنیا
ندارم آرزویی در دل خود
تویی امروز فرمانفرمای عالم

چه شبهایی بهجرت روزآرم
نصیبم کرده آنچه خواستارم
بفضل و رحمتت امیدوارم
نجاتش ده از این حالی که دارم
مرا زین دشمنان محفوظ دارم
که در جرم و گنه بس شرمسارم
که جز این درگهت راهی ندارم
ضعیف و خوارم و قدری ندارم
ولی لطف تو باشد انتظارم
که از عصیان و جرمم شرمسارم
که دربار تو را من خاکسارم
بنده ذوق و ثبات پایدارم
همه اوقات خود را برگزارم
مرا از شر شیطان باز دارم
ترحم کن که در بند هوای و نفس خوارم
که عمری خاک درگاهت جووارم
که مشتاق لقای کردگارم
که در رنج و ملال روزگارم
رهائی بخش ما را که دچارم
تلفی کن بخلق روزگارم
خصوصاً دوستانی را که دارم
که عفو جرمشان را من نگارم
مکن مأیوسشان کامیدوارم
بکن شادان و خرم کردگارم
بلطف و فضل تو امیدوارم
که در درگاه تو بس شرمسارم
بود عفو تو ای شه انتظارم
کنون بیچاره و در اضطرارم
بداده لطف تو این را که دارم
ثباتی ده که باشد افتخارم
که بر عشق تو عمری برگذارم
رضایت را فقط من خواستارم
مگر جان را بقربانست گذارم
رهائی ده ز نفس نابکارم

مرا ای شه فدای جان خود کن
خداوند با بحق انبیاء است
بحق صالح و سلطان و نورت
ز ما راضی نما تا بندهات را
تمام دشمنانش خوارگردان
ندارم طاقت گفتار آنان
نگهدار کسانش باش، بهر حال
قرین صحت و قدرت نمایش
دعای بندهات را کن اجابت
مریضان را شفا بخش و سلامت
طیب ظاهر و باطن توئی تو
ز درمان و دوا نبود شفائی
ابی الله الامور الیاسباب
همه مقروض و در بند طلبکار
همه در انتظار رحمت تو
چگونه از درد مأیوس گردم
اگرچه روسیاه و شرمگینم
بجز این درگهت نبود امیدی
خداوند غفور و جرم بخشی
که منسوبم بدرگاه ولایت
بفضل و نعمت عمری گذشته
گناه و جرم و تقصیرات بیحد
چنان با ما کرم افزون نمودی
همین امیدوارم در قیامت
گذشته عمر جذبی در تباهی
بوقت مرگ و عقبات بعدی
مکن محروم ما را از شفاعت
غلام پیر این درگاه بودم
مکرر گشته قافیه در اشعار
نشد قافیه ملحوظ اندر اشعار

که جان عاریت را واسپارم
بحق قدر جاه هشت و چارم
بحق شه رضا مولا و یارم
که در سلك سگانش جای دارم
که در ناگفتنی هاشان دچارم
ازین خفاش رویان باز دارم
که باشد ورد من شبهای تارم
که در ظل عنایاتش گذارم
اگرچه روسیاه و جرم کارم
نباشد از طبییان انتظارم
شفا ده اندرون و آشکارم
فقط اجرای امر کردگارم
دوا باشد سبب از کردگارم
ادای و امشنان را خواستارم
مکن مأیوسشان کامیدوارم
که با احسان و لطف بوده کارم
ولی بر رحمتت امیدوارم
که درهای دگر را بسته دارم
بیخشا جرم و تقصیری که دارم
اگرچه روسیاه و خوار و زارم
همین را در قیامت چشم دارم
نشد از نعمت تو کسر، کارم
که گویا جرم و تقصیری ندارم
که با عفو قیامت برگذارم
ولی امید بر عفو تو دارم
بود تا بنده یار و غمگسارم
که ناید خط اعمال از یسارم
که باشد در دو عالم افتخارم
که نبود شاعری فن و شاعرم
که آنچه دل بگفت آمد بگفتار

در موقع مسافرت بندگان حضرت آقا رضا علیشاه ارواحنا فداه برای حج عمره در سال ۱۳۹۵ قمری

سروده شد

وندران آتش دل و جان گشته فانی سر بسر
پرزنان غوغا کنان کای دوست منم همسفر
ناله و سوز و گدازم در وجودش بی اثر

از فراق دوست آتش در دل من شعله ور
او برفت اندر هواپیما و جان دنبال او
هرچه فریادم زیادت سرعت او بیشتر

بود او اندر هواپیما و من دنبال او
من از او نبوم جدا او هم ز من نبود جدا
ناله و فریاد من نبود ز دوری و فراق
روزها با هم به صحبت، شب در آغوش همیم
دیده احوال دو بیند ورنه خورشید جهان
چشم سرگرکور باشد چشم دل روشن بود
جذبی افسرده دل هم چشم سرهم چشم دل

در سال ۱۳۹۶ ه. ق. که مشرف باستانه بوسی بیدخت شدم سروده شد.

بحمدالله دیگر باره بشکفت
چه بیدختی که ارضش رشک رضوان
چه بیدختی که حصن اهل ایمان
چه بیدختی که رحمتگاه رحمن
همه راضی بتقدیر الهی
سحرگهان همه مشغول طاعت
امور زندگیشان از زراعت
در آنجا مرقد شاه شهید است
مزارش ملجأ هر بی‌پناهی
مزار و مرقد سلطان علیشاه
منور مرقدش از نور یزدان
خصوصاً آنکه در سمت یسار
یگانه قطب عالم نور یزدان
به پنجه سال دور اقتدارش
همه شادان و خندان و مرفه
ز فیض درگهش مسرور بودم
نه در فکر عیال و مال و فرزند
سراپا عشق دیدار جمالش
قریب هفت سال از فیض باری
علاوه مدت سی سال دائم
نکردم شکر این نعمت که یزدان
که بودم خاک درگاه جلالش
زدم بوسه بهر صبح و بهر شام
که ناگه امر شد از ساخت او
بامرش سوی تهران بازگشتم
زجنت سوی دوزخ آمدم باز
دلخ خوش بود کان دلدار غمخوار

لیک رخسار منیرش بود اندر چشم تر
گرچه پیراهن دو تا لیکن درونش یک نفر
زانکه در ظاهر نباشم از جمالش بهره ور
نیست حاجب بستر و رخت و لباس و بام و در
منفرد باشد بعالم در تمام بحر و بر
نزد او نبود نهان بل عالمی اندر نظر
هست نابینا بهر دو نور ده ای داد ور

گل بختم بارض قدس بیدخت
چه بیدختی که بویش مشک و ریحان
امان باشند از اغوای شیطان
ز رحمت جمله اهلش شاد و خندان
مطیع امر و تبارک و مناهی
بذکر و فکر حق و ندر عبادت
دگر اوقاتشان اندر اطاعت
که آثار کرامت زان پدید است
قبول توبه هر رو سباهی
مطاف جمله خاصان دل آگاه
زنورش بهره ور جمله مریدان
بود صالح علیشه در جوارش
که از فیضش خلایق جمله شادان
فیوضات الهی بختیارش
من بی‌قابلیت خاک آن ره
ز آفات زمانه دور بودم
نه صحبت از دیاروشهر و دلیند
بدرک فیض انوار جلالش
نمودم درگهش را خاکساری
بتابستان بیدرگاهش ملازم
نصمیم کرده بُد از راه احسان
بدم شادان ز دیدار جمالش
مقدس درگهش را جمله ایام
که دیگر نیستی لایق، برون رو
بانوده و بغم انبازگشتم
بهجران و فراقش گشتم انباز
کنند یادم بلطف خود بهر بار

ولی ناگه نندای آسمانی
بمعشوق حقیقی گشت واصل
از این دنیای دون آسوده گردید
ولی خلقی بفقدهانش عزادار
چو بیرون رفته شد او از بر ما
من پیر ضعیف خواریو مفتون
ز فقدهانش دمادم اشکریزان
فسوس و صد فسوس از رحلت او
کنون امید ما بر مظهر اوست
بود تابنده نام نامدارش
عطابخش فیوضات الهی
یگانه هادی شرع و طریقت
ز حق اذن شفاعت وز هدایت
خداوند و جودش را بقیاده
نگهدارش بهر حال و بهر کار
مرا قربان خاک درگهش کن
مکن محروم ما را از لقایش
مکن ما را ز لطفش دور و مهجور
بوقت مرگ و هنگام قیامت
نباشد شعر، جذبی آنچه گوید

طلب فرمود او را ناگهانی
لقای ذات حق گردید حاصل
وزین زندان تن آزاده گردید
بآه و ناله و افغان گرفتار
بشد خاک دو عالم بر سر ما
شدم بی روح و دل مملو از خون
شده بینائی از چشمم گریزان
هزاران بار غم از فرقت او
رضاشه نایب و نام آور اوست
زمین و آسمان در اختیارش
نجات هر که خواهد زو پناهی
ضمیرش مخزن راز حقیقت
وجود او کنون منظور و غایت
زاننده و کسالاتش ره داده
عطایش را بما مبذول می دار
نثار جان پاک آگهش کن
ثباتی ده زیاده بر ولایش
ولایش را همیشه دارم معرور
شفیع ما قرارش ده ز رحمت
بیان حال خود را می سراید

نمبان حال التجدد و نیت زنده در توح کسوف بیخ

چگونه شکر این نعمت گنارم که در بیدخت و در سخن نزارم
 هر صبحی ز دیدار جلالش در روحی برین جسم نزارم
 مکن محروم ما را زین عینیت که مستحق دینی امید دارم
 بنامه چو نیت راه چاه که مسکن و صنفی خوار دارم
 با سید و صالحان در روز و شب چه بهر نام بجز رحمت روز آرم
 خدایند که مگر بنده پرورد نصیبم کرده آنچه خواستارم
 ز درگاهت مکن محروم ما را بفضل در رحمت امید دارم
 تعلق کن ز رحمت نیت خود را بجز نیت ده ازین حالی که دارم
 برای نفسی شیطان در گنجین مرا زین دشمن محفوظ دارم
 ز رحمت و ز کرم بجز بی کنی که در جرم دگنه پس شرم دارم
 پناه آورده این بارگاہم که جز این در گناهت مایه نزارم
 دلیل و عا جز در پی ره هستم صیفی خوارم و قدری نزارم
 نیام قابل درگاه و جایت دل لطف تو باشد انتظارم
 چون بر روی سینه نماز کنم که از عصیان و جرم شرم دارم
 لکن نظیر بود عالم ناسیم که در بار تو را من خاکم
 خدایند با حق رهنماییت بره ذوق و نیت پایدارم
 که در زمان و امر و در اوقات هم اوقات خود را بر او گذارم
 تو هم کن بضعف ما توانی مرا از شر شیطان باز دارم

باین سیر علیل و ناتوانی تو هم کن که در بند بود نفس خوارم
 غلام پیر این درگاه بودم که با تو در هر دنیا افتخارم
 ز فضل خود ملک محترم ما را که عمری خاک در گناهت با جوارم
 دل مرا خالی از اغیار بر بار که مستحق تویی که در گوارم
 ز پستی خیل و دار و غم که در رنج و ملال روزگارم
 ز چند شر شیطان انسی را نه بجز ما را که در دچارم
 گریه مهربان جرم کجایی تعلق کن بجز رو در گوارم
 تعلق کن بجز خلق عالم خصوصاً یاد ران را که دارم
 همه را خوانی چشم انتظارند که عجز جنت نزارم تو
 همه در انتظار رحمت تو مکن مأیوس منم که انتظارم
 مکن محروم من از فضل عا بکنش دان و خرم هر که دارم
 پیر باشنده در بند و گرفتار تعلق فی فضل تو امید دارم
 شفیع آورده ام جانم که گاه بود عفو تو الهی انتظارم
 که در درگاه حق پس شرم دارم

بهری کار من جرم دگنه بود کون بی ره و در اضطرابم
 بجز این در گناهت بنور لیدی باده لطف تو این را که دارم
 موفق دارم در بحر عا نیت ده که باشد افتخارم
 زیادت کن محبت در دل ما که بر عشق تو عجزی بجز ارام
 زمان و جاه و مکتب انجی رضایت را حفظ من خاتم دارم
 نزارم آرزوی در دل خود مگر جانم بقربانت که گوارم
 تو ای سرور منظر عالم رعایت ده ز نفس ناکبارم
 مرا در نیت خدای جان خود کن که جان عارسی را با پدم

خدمت و حاجت
خدمت و حاجت

بجز صالح دستجات دولت و کجاست رضای راز دارم ز ما رضی تا نبندد آرا که در سنگ کفایت جای ما
تمام دشمنان را خوار گردان که در ناگفتنی هفتاد و چهارم تمام طاققت گفتار مان ازین خصم رویش باز دارم
نگهدار کشت باش در هر حال دعا و در دین بهر حال تمام قرین صحت و قدرش نیست که در ظل وجودش بلند نام
و دعای بنده است را کن ای کرم چه رو سیاه جرم کارم در میان رانها سخن و کلام نباشد از طیب است انتظارات
ز در مان و در این وقت فقط اجزای امر از پروردگاری اجد اله الامور الا باله با باشد بسبب از کرم کارم
بهمه مقدس در در بند طلبکار ادای دانت نخواستام همه در انتظار صحت تو ملن ما تو مستن کلمه دارم
چگونه از درت ما یوس گویم که باشی را ما در فکر کارم اگر چه رو سیاه و هر کس هم دل بر رگت ایسوارم
بجز این در گشت بنده ای که در ای دیگر را بسته دارم خداوند اعفوه و رحیم است ز ما من ما را که انتظارم
که منم بر گناه دست اگر چه رو سیاه و خوار دارم بفضل و کفایت جوی که من را در قیامت چشم دارم

گناه و جرم و تقصیر است چه نه از لغت تو کسر کارم چون با کرم افزون نمیکند که اگر با جرم و تقصیر می دارم
بهین ایسوارم در قیامت که با عفو تو قیامت بر گذارم که نه هر چه بد در تنای و کلام در این است سخن
برقت برگ در عقاب نبوی بود تا بنده ما برود و کسب کنم من محروم ما را از شفقت که نماید خط اعمال از بزم
غلام پیر این در گناه بودم که با نه در هر عالم افتخارم کمر گشته قاضیه در اختیار که بزرگ عوی فن و شرم
نه قاضیه ملاحظه اندر آنها که ایچ دل ناگفت آمد ملکته ر

در تاریخ عید غدیر سال ۱۳۹۴ برابر دهم دی ۱۳۵۳ سروده شد

شکوه مبارک و محبوب صفتی است که در این جا بر رویه تشریح گوید
مضمون

فرمایشات و نصایح جناب آقای سید هبة الله جذبی «ثابتعلی»

در حلول سالهای ۱۳۵۲ الی ۱۳۶۲

حلول ۱۳۵۲

یا مقلب القلوب والابصار ...

خدا را شکرگزاریم و سپاس می‌گزاریم که بحمدالله یکسال را بطوری گذرانیدیم که همه خانواده را بسلامتی زیارت می‌کنم. امیدوارم که سالهای متمادی بهمین حال موقع تحویل دور هم جمع شده و بسلامتی یکدیگر را ملاقات کنیم. نهایت اینکه از چند سال پیش که عید موقع تحویل در محرم و صفر واقع شد بندگان حضرت آقا ارواحنا فداه دستور فرمودند تا موقعی که تحویل و نوروز در محرم و صفر واقع است تشریفات برای این عید مقرر نکنند و همان تشریفات را در عید غدیر که بزرگترین عید ما شیعیان است انجام دهند. باین جهت من نسبت بهمه بخصوص به برادران فقری و دوستان و فرزندان و بستگان خودم تبریک نمی‌گویم ولی از خدا می‌خواهم که انشاءالله خداوند در این سال عزت و عظمت، وسعت و گشایش، صحت و سلامت، خیر و سعادت، به همه شماها عنایت کند و با لطف و فضل خودش گرفتاریهایی را که در این سال گذشته همه ما شاهد آن بودیم آن گرفتاریها را بفضل و کرم خودش رفع کند. بیماریانی که در این سال داشتیم خداوند شفا عنایت کند، قرض دارانی که داشتیم خداوند قرضشان را ادا کند، سایر اشخاصی که گرفتاری‌های اداری یا غیر اداری داشتند خداوند بفضل و کرم خودش همه آن گرفتاریها را مرتفع و همه آنها را با صحت و سلامت، خوشی و وسعت و گشایش انشاءالله عنایت کند مخصوصاً از خدا می‌خواهم که انشاءالله خداوند ایمان کامل بهمه ماها عنایت کند و ما را اگر در این سال، سال آخر هرکدام باشد با ایمان کامل از دنیا ببرد و دست ما را از دامان ولایت علی بن ابیطالب سلام الله علیه و اولاد طاهرینش کوتاه نکند.

عموم مردم انشاءالله با راحتی و آسایش و صحت و سلامت مشغول اطاعت اوامر الهی باشند. توفیق بندگی و اطاعت انشاءالله بهمه ماها عنایت کند، علائق دنیوی ما را کم کند و روز بروز بر ذوق و شوق ما بر امور دینانی بیافزاید، هم ما را هم واحد قرار داده. توفیق بندگی و اطاعت بهمه ماها عنایت کند انشاءالله خداوند بفضل و کرم خودش این موانعی که الان در کار است و ما از زیارت مشاهد مشرفه محرومیم خداوند بفضل و کرم خودش این اشکالات را برطرف کرده تا ما بتوانیم باز هم تا حیات داریم به تشریف مشاهد مشرفه کربلا، نجف، کاظمین، سامره، مدینه طیبه و سایر مقامات متبرک و مقدس را بتوانیم درک کنیم خداوند انشاءالله بفضل و کرم خودش وجود مبارک آقای رضا علیشاه را بسلامت نگهدارد و این سفر را باز با خیر و خوشی و راحتی انجام دهند. رفع کسالت از ایشان بشود، هیچ نوع ناراحتی نه فکری و نه غیر فکری برای ایشان نشود و در تمام ایام توجهات و عنایات ایشان شامل حال همه ماها بشود، همه فرزندانم را توصیه می‌کنم که اگر سعادت دنیا و آخرت طالب باشند باید در فکر اطاعت اوامر الهی باشند فقط چیزی که مایه سعادت دنیا و آخرت است اطاعت اوامر الهی است.

اوامر الهی چه منهیات و چه واجبات اینها باعث سعادت دنیا و آخرت است. علت تمام گرفتاریهایی که برای همه پیش می‌آید، برای اینست که در اطاعت اوامر الهی کوتاهی کرده‌اند و الاً اگر همه مطابق با آن دستورات

الهی چه عملی و چه اخلاقی و چه معاشرتی رفتارکنند، همه مردم راحت و آسوده و با سعادت و خوشی خواهند بود. امیدوارم يك همچون روزی را خداوند برای ما پیش بیاورد که تمام مردم، تمام خلق انشاء الله در اطاعت اوامر الهی ساعی و کوشا باشند. سلامتی همه دوستان و برادران و آشنایان و مخصوصاً فرزندان خودم را از خداوند متعال خوارستارم.

امیدوارم انشاء الله این یکی دو نفری که از اقوام من مثل نعمت و خانمش و آنها اینجا نیستند امیدوارم آنها هم سلامت باشند. آقای آزاد که بزرگترین دوست مهربان من است و در تمام این مدت یگانه یاور مهربان من بوده، خداوند برای ایشان و خانواده ایشان و برای فرزندان ایشان خیر و سعادت، وسعت و گشایش، صحت و سلامت عنایت کند و توفیق بندگی و اطاعت زیاده از آنی که هست، از آنچه که هست بایشان هم عنایت کند والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.

هیچ تصور نمی‌کردم که از این سفر ملامت اثر که حرکت کردم بطور ناچار برای معالجه چشم به پاریس سلامت برگردم ولیکن **لكلّ امت اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون** معلوم شد که هنوز خداوند حیاتی برای من باقی گذاشته باین جهت با توجه حق و عنایت اولیاء حق سلامتی از این سفر برگشتم ولی نتیجه ای از معالجه چشم نگرفتم با اینکه عمل چشم در یکی از بیمارستانهای مهم پاریس عمل شد و پرفسور هوکه متخصص در چشم هم هست کمال مراقبت و مواظبت در عمل کرد مع ذلك بینائی خداوند عنایت نکرد ولی خطری که در کار بود خطر قلب بود که قلب بواسط معوفیتش پرفسورها و دکترها اجازه نمی‌دادند که بیهوشی عمومی بشود ولی این پرفسور هو با امتحاناتی که قبلاً کرد اظهار کرد که خطری در پیش نیست مع ذلك در موقع بیهوشی همه مباشرین عمل نگران بودند و حتی یکی از رفقای خود من که آقای دکتر مصور علی باشند به طرزی وحشت داشت و نگرانی، که فوراً تلگرافی کرده بود به مشهد به آقای کارگر که از بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه التماس دعا بخواهد و او خدمت ایشان عرض کرده بود. ایشان بسیار ناراحت شده بودند و فرموده بودند فوراً استفسار از حالش بکنید، بعد صبح که ازدولتسرا بیرون آمده بودند بطور متبسم فرموده بودند که رفع خطر از فلانی شد.

برای اینکه من دیشب خواب دیدم که کبوتری از هوا با حالت اضطراب آمد در بغل من، و حالت اضطراب و ناراحتی داشت من کبوتر را گرفتم و راحت کردم، این کبوتر همان جذبی بود که در حال انقلاب و وحشت و نگرانی بود که بحمدالله رفع شد. بعد هم که البته خبر سلامتی من خدمت ایشان عرض شد، فرمودند من همان شب اطمینان پیدا کردم که رفع خطر شده است. بهر حال با توجه حق و اولیاء حق و مخصوصاً عنایات بندگان حضرت آقای رضا علیشاه ارواحنا فداه سلامتی من اکنون چشم راست که هیچ بینائی ندارد و چشم چپ هم آب آورده و در شبکیه او هم يك عوارضی بود که آن پرفسور می‌گفت اگر که اصلاح نشود ممکن است چشم چپ هم دچار همین عارضه بشود و با اشعه لیزر مشغول اقدام معالجه شد و بعد از چند دفعه که اشعه لیزر داد اظهار مسرت کرد که آن عوارض شبکیه این چشم مرتفع شده عجالاً، ولی باید مراقب باشید که هر وقت بنا شد چشم عمل شود، در ایران عمل نکنید، برای اینکه پزشک چشم‌های ایران مواظب شبکیه نیستند و چشمی که شبکیه آن ناقص باشد آب گرفتن آن چشم باعث خطر آن چشم است و هر وقت آن چشم پر شد و محتاج به عمل شدی فوراً تلگرافی بمن بکن و حرکت کن بیا به پاریس تا آن عمل را بکنم.

عجالاً این چشم چپ تا يك حدی روشنائی و بینائی دارد ولی برای نوشتن و خواندن البته در زحمت هستم ولی خوب بحد معمول جلوی پای خودم را می‌بینم تا خدا چه خواهد. بهر حال هر چه پیش آید مقدر الهی بوده و من هم در تمامی حالات صابر و راضی بودم و هیچ‌گونه ناراحتی در خودم احساس نمی‌کردم حتی در موقع عمل

هم که دیگران نگران بودند من خودم هیچ نگرانی نداشتم و شاید واقعاً خوشحال هم بودم از اینکه شاید خداوند در این قضیه راحتی و آسایش کامل بمن عنایت کند. بهرحال خداوند همه دوستان را از خطر و آفات ارضی و سماوی محفوظ بدارد.

حلول ۱۳۵۳

یا مقلب القلوب و الابصار.....

شاکر و سپاسگزارم که باز هم خداوند متعال رحمت و فضل خودش را شامل حال ما کرد و یکسال دیگر را بر عمر ما افزود. این سال گذشته بحمدالله با فضل و عنایت حق و لطف و فضل اولیای حق بسلامتی گذرانیدیم، و حادثه و واقعه ناگواری بحمدالله برای ما پیش نیامد. امیدوارم انشاءالله برای سالهای آتیه هم بستگانم و فرزندان و دوستان و آشنایان و کلیه مؤمنین و مسلمین با صحت و سلامت و راحتی و آسایش و ایمان و ولایت انشاءالله بگذرانند. من خودم از خودم امیدی که باقی باشم سال دیگر ندارم برای اینکه این سال گذشته را هم من با نهایت تردید و تلون گذراندم. چون پیش خودم حس می کردم که حادثه‌ای و واقعه‌ای برای من پیش می‌آید و بحمدالله بدون اینکه حادثه و واقعه‌ای پیش آید با فضل الهی گذراندم- امسال هم البته امید زیادی به عمر خودم ندارم برای اینکه وضعیت من وضعیتی شده که همه قوای بدنی من رو به انحطاط و کسر است. قوای بینائی چشمم که بکلی از بین رفته، یک چشم که نابینای کلی و چشم دیگر هم طوری است که با نهایت زحمت از دو متری تشخیص می‌دهم. قوای سامعه همه که بسیار سخت و کم شده بطوری که با وسایلی که تهیه شده و سمعک‌هایی که تهیه شده است باز هم کلمات گویندگان را با زحمت تشخیص می‌دهم، قلبم هم که به مختصر حرکتی یا بلندکردن وزن خیلی سبکی شروع به طپش می‌کند و گاهی طوری طپش اضافه می‌شود که خیال می‌کنم که نزدیک است از کار بیافتد.

سایر قوای بدنی هم همه رو به انحطاط است ولی امیدوارم دیگران همه و بستگانم و فرزندان و دوستان و فقرا انشاءالله و سایر مؤمنین همه‌شان، دیگران انشاءالله روز بروز بر قوای ظاهری و باطنی و مراتب روحی و معنوی آنها روز بروز افزوده شود. نصیحتی که به شنوندگانم و مخصوصاً به فرزندانم می‌کنم اینست که بدانند آنچه از ناحیه حق برای انسان صادر می‌شود خیر و صلاح اوست. از ناحیه حق غیر از خیر و صلاح چیزی صادر نمی‌شود. اشکالات و زحماتی که برای ما ایجاد می‌شود برای اینست که ما خودمان به دستوراتی که خدای متعال و پیغمبر اکرم از طرف حق به ما دستور داده عمل نمی‌کنیم و اگر هرکس عمل کند به وظایف حتماً هم سعادت دنیا شامل حال او می‌شود و هم سعادت آخرت، این اعمال و دستوراتی که خداوند متعال تعیین کرده است منظور نفع خودش نبوده، تمام منظور خیر و سعادت ما بوده، البته عمل کردن به آنها باعث سعادت است و ترک آنها باعث زحمت و مرض و ناراحتی و سختی است. این سختی‌ها، این ناراحتی‌ها، این بلاها، این حوادث آسمانی و زمینی هیچ وقت از ناحیه حق نیست، تمام اثر اعمال خود ماست.

خداوند می‌فرماید: من نعمتهای خودم را تغییر نمی‌دهم مادامی که شما اعمال و اخلاقتان را تغییر ندهید. هر عملی یک اثر وضعی دارد که این اثر وضعی لازمه آن عمل است. همانطوری که آتش اثر وضعی‌اش حرارت است هر عملی هم یک اثر وضعی دارد که علاوه بر ثواب و عقاب قیامتش، در همین دنیا اثر وضعی‌اش ظاهر می‌شود، اینست که خوب، در اخبار می‌بینیم می‌فرماید: کسی که صلّه رحم بکند عمرش زیاد می‌شود، این اثر وضعی اوست، کسی که صدقه بدهد مرض از او رفع می‌شود، این اثر وضعی همین صدقه است، سایر اعمال هم همینطور

است، اینکه خداوند می‌فرماید: **يبدل الله سيئاتهم حسنات** نه اینست که فقط روز قیامت خداوند متعال به فضل و کرمش گناهان و خطایای ما را تبدیل به حسنات بکند، نمونه آن در همین دنیا است.

ما اگر آن اخلاق فاسده، آن رذایل، آن اخلاق رذایلی که دارا هستیم تبدیل کنیم به صفات حسنه و اعمال شایسته همین **يبدل الله سيئاتهم حسنات** است. یعنی آن صفات رذیله‌ای که در ما بود خداوند متعال تبدیلیش کرد به صفات حسنه و صفات ممدوحه همین می‌شود **يبدل الله سيئاتهم حسنات** و در این دنیا نسان باید متوجه باشد سه دشمن خیلی قوی دارد که با این ضعف و بیچارگی ما مقابله کردن با آن سه بسیار مشکل است و تا فضل و کرم الهی شامل نشود ممکن نیست ما بتوانیم با این سه دشمن عظیم مقاومت کنیم، این سه دشمن یکی دنیاست، یکی نفس است، یکی هم شیطان. این سه تا دشمن هست.

دنیا از دشمنانی است که ما را فریب می‌دهد و همانطور که در دعای کامل هم می‌فرماید، می‌فرماید که دنیا مرا مغرور کرد و وادار کرد به اینکه برخلاف اوامر تو رفتار کنم **فتجاوزت بما جری علی من ذلك بعض حدودك و خالقت بعض اوامرك** یعنی دنیا مرا طوری مغرور کرد که بواسطه غرور او احکام و دستورات ترا فراموش کردم و بر خلاف دستورات تو رفتار کردم.

دنیا فریبنده است. یعنی به صورت ظاهر انسان خیال می‌کند که در دنیا راحتی و آسایشی هست، در صورتی که خداوند در دنیا راحت و آسایش خلق نکرده است. می‌فرماید: در دنیا راحت و آسایش طلب می‌کنند در صورتی که ما در دنیا راحت و آسایش خلق نکردیم. دنیا زندان است برای انسان، برای اینکه روحی که از مراحل اعلی و همانجائی که **قل الروح من امر ربي** از طرف پروردگار در بدن آن طفل در رحم مادر اعطا می‌شود، این روح، روح پاک و پاکیزه است که خداوند می‌فرماید **كل مولود یولد علی الفطرة** هر مولودی به فطرت اسلامیت متولد می‌شود: **ألا إنَّه أبواهُ یهوداُنه وینصرانه ویمجسانه** پدر و مادر آن بچه، آن طفل هستند که آن بچه را یابهودی می‌کنند یا نصرانی، اگر آن بچه را به حال خودش بگذارند آن فطرت اسلامیت او، او را وادار می‌کند به اعمال نیک، به پیروی از احکام الهی. پدر و مادرند که بچه را یا تربیت می‌کنند طوری که باعث سعادت و خوشی و راحتی آنها بشود یا آنها را وادار می‌کنند به اعمالی که باعث زحمت و شقاوت دنیا و آخرت آنها بشود، یکی دنیا است.

این دنیا بزرگترین دشمن انسان است که می‌فرماید: **الدنيا رأس كل خطیئة** دنیا یعنی علاقه بدنی. البته دنیا عبارت از زن و مال و اثاثیه و زندگانی نیست. البته انسان در دنیا محتاج است، به لباس است، به خوراک است، به منزل است، اینها این احتیاجات، اینها را دنیا نمی‌گویند. دنیا عبارت از آن علاقه‌ای است که انسان به دنیا پیدا می‌کند. یعنی وقتی من علاقه بدنی پیدا کردم در صدد مثلاً این برآمدم که مثلاً ریاست پیدا کنم. برای رسیدن به مقام حاضر که همه نوع خلاف دستورات الهی، جنایت، ظلم، تعدی بکنم برای اینکه به این مقام برسم، این را می‌گویند دنیا.

یا اگر علاقه پیدا کردم که مالم زیاد بشود، آن وقت در صدد برمی‌آیم به هر طریقی که هست ولو طریقه‌های غیر عادی، دزدی، سرقت، ظلم، تعدی، اینها مالم را زیاد کنم. یا سایر امور دنیوی همینطور است، علاقه بر آنها، البته اینست دنیا والا انسان البته باید خانه هم داشته باشد، زندگانی هم داشته باشد، اسباب راحتی خود و اولاد خودش را هم فراهم بکند اینها، اینها وظیفه است. اگر این امور را انسان با دستورات الهی رفتار کند خودش می‌شود عبادت، اما اگر برخلاف دستورات مال را بخواهد پیدا کند بر خلاف دستورات. بعلاوه همانطوری که خداوند متعال برای هر امری دستور داده اگر مطابق دستورات الهی رفتار کند، این شکر کرده است. شکر خدا عبارت از این نیست که فقط انسان بگوید الحمد لله. شکر الله.

شکر هر نعمت عبارت از این است که آن نعمتی را که خداوند عنایت کرده مطابق دستور همان، دستور خدا آن نعمت را انجام بدهد مثلاً خداوند مالی را به انسان عنایت می‌کند، دستور می‌دهد، می‌فرماید، این مال، مال من است به تو می‌دهم به شرط اینکه از این مال اولاً قسمتهائی را که معین می‌کنم واجباتش را انجام بدهی، یعنی زکوة و خمس و اینها را بدهی، اتفاقات مستحبه را انجام بدهی، از این مالت اسباب راحتی و آسایش فقرا، مساکین، بیچارگان را فراهم کنی، اگر این مال در این راهها مصرف بشود این می‌شود شکرش، اگر بر خلاف این، می‌شود کفر که می‌فرماید **لَا تَشْكُرُونَ لِي إِلَّا شُكْرْتُمْ لَا تَزِيدُكُمْ** اگر شما شکر نعمتهای من را انجام دادید من آن نعمت‌ها را بر شما زیاد می‌کنم.

وَلَا تَكْفُرْ بِاللَّهِ عَذَابٌ لِّشِدِيدٍ این قسمت اخیر واقعاً بدن انسان را می‌لرزاند. که می‌فرماید: اگر کفران کردی و این نعمتی را که ما به تو عنایت کردیم برخلاف دستورات ما رفتار کردی عذاب ما سخت است. یعنی هم در دنیا دچار مشقت و زحمت و ناراحتی می‌شوی و هم در عاقبت مورد عذاب و سخط ما واقع می‌شوی. **عَذَابٌ لِّشِدِيدٍ**: عذاب ما سخت است.

دیگر از دشمنان ما یکی نفس است، نفس نماینده شیطان است، همانطوری که شیطان بر خلاف دستورات الهی سجده به حضرت آدم نکرد، نفس هم که همان قوه واهمه باشد، این اطاعت از عقل نکرد، اینکه ملائکه همه سجده حضرت آدم را کردند این خصوص حضرت آدم و ملائکه نبود، قوای انسانی بمنزله ملائکه است، عقل انسانی به منزله حضرت آدم است، پیغمبر عالم صغیر است. خداوند به تمام قوای بدن انسان که نماینده ملائکه هستند امر فرمود که به عقل اطاعت کنند، همه قوای انسانی اطاعت عقل را کردند مگر قوه واهمه که نفس باشد، نفس نکرد اطاعت را و گفت **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَويْنَهُمْ أَجْمَعِينَ** قسم خورد و گفت به عزت خودت (به خدا عرض می‌کند) به عزت و جلال و جبروت خودت قسم که همه مردم را من گمراه می‌کنم **الاعبادك مِنْهُمْ المخلصين** مگر آن بندگان که در تحت‌عنایت و لطف تو واقع شده و خالص شده‌اند.

نفس هم نسبت به قوای انسان همینطور است، نسبت به انسان در صدد اغوای همه قوای انسان است. اگر بتواند انسان با فضل و توفیق الهی مقاومت با این نفس بکند. البته سعادت دنیا و آخرت را حائز می‌شود، ولی اگر مطابق نفس رفتار کرد، نفس همیشه مایل به تمایلاتی است که برخلاف دستورات الهی است، میل دارد مثلاً که همیشه مثلاً خوش باشد، راحت باشد و اسباب تعیشش فراهم باشد، مالش زیاد باشد همیشه، نفس اینها را می‌خواهد.

آنچه لازمه راحتی خودش است. در صورتی که دستورات الهی همه مخالف و مخالفت بانفس است، اگر مخالفت با هواهای نفس کرد البته به مقامات عالیه، مقامات روحانی می‌رسد. آن شخص طبیعی مذهب خدمت حضرت صادق شرفیاب می‌شود. می‌فرمایند که چه خصوصیتی داری؟ عرض می‌کند هر چه شما از من از مغیبات را بپرسید من عرض می‌کنم، حضرت دستشان را مشت می‌نمایند و می‌فرمایند در این دست من چیست؟ عرض می‌کنند که در تمام عالم نگاه کردم دیدم فقط يك بيضه، يك تخم کبوتری که در محل بوده نیست و او در کف مبارك شماست. حضرت می‌فرماید: این مقام را از کجا پیدا کردی؟

عرض می‌کند از خلاف نفس. هرچه نفسم خواست بر خلاف کردم این حالت برای من پیدا شد. حضرت می‌فرمایند خوب تو حالا میل داری که مسلمان بشوی یا میل نداری؟ عرض می‌کند نه میل ندارم. فرمودند تو می‌گوئی که من برخلاف نفسم رفتار کردم، حالا بیا بر خلاف نفست مسلمان شو. عرض می‌کند: اطاعت می‌کنم. مسلمان می‌شود. بعد از آن که مسلمان می‌شود حضرت در دستشان يك چیزی می‌گیرند و می‌فرمایند این چیست؟ نمی‌تواند بگوید: فرمودند آنکه گفتی آن القائنات اجنه و شیاطین بود که به تو کمک می‌کردند، الان تو

مطیع اوامر الهی شدی، از این راه اگر زحمت بکشی و مطابق دستورات الهی رفتار کنی همان حالت برایت پیدا می‌شود.

اظهار مغیبات و گفتن مطالب غیبی می‌فرماید از دو راه انجام می‌شود، يك راهش اطاعت اوامر الهی، که اگر کسی مطابق اوامر الهی رفتار بکند و برخلاف دستورات الهی رفتار نکند بالاخره البته این حالت نورانیت و روحانیتی برایش پیدا می‌شود و همان چیزهائی را که دیگران اظهار می‌کردند می‌تواند اظهار کند ولی این راه، خیلی راه مشکلی است. یعنی واقعاً مخالفت با نفس کردن کار آسانی نیست که کسی بتواند بر خلاف نفسش رفتار کند و آنچه مطابق دستورات الهی است انجام دهد و يك راه هم که می‌فرمایند خیلی سهل و آسان است که باز اتصال به عالم ملکوت پیدا می‌کند مخالفت اوامر الهی است یعنی اگر يك کسی تصمیم بگیرد که آنچه خدا فرموده او بر خلافش رفتار کند، آنچه هیچ امری را مطابق اوامر حق نکند و بر خلاف او رفتار کند طولی نمی‌کشد که این شخص اتصال به اجنه و ملکوت سفلی پیدا می‌کند.

آن وقت همان آثار و چیزهائی را که آن شخص روحانی اظهار می‌کرد این هم اظهار می‌کند. همین است که خوب می‌بینیم مرتاضین هند با اینکه مذهب حق ندارند ولی می‌بینیم که مغیبات می‌گویند مریض شفا می‌دهند، عرض می‌کنم این برای چیست؟ این نه از نقطه نظر اتصال آنها به عالم ملکوت علیاست. بلکه اینها بواسطه اینکه مخالف با اوامر الهی بودند، مذهب حق را دارا نبودند و بر خلاف دستورات الهی رفتار می‌کردند. آخر این مرتاضین که در هند فکر می‌کنند مثلاً فرض کنید که بیست سال می‌ایستند همینطور، یا خوراک نمی‌کنند یا فرض کنید روزه چند مدتی می‌گیرند، اینها همه بر خلاف دستورات الهی است.

خدا این نعم را که خلق کرده برای ما مردم خلق کرده، آن وقت ما نعم الهی را از خودمان رفع بکنیم، این برخلاف دستورات الهی است. **كلوا من الطيبات** خدا امر می‌کند. می‌فرماید بخورید از طیبات، از چیزهای پاکیزه‌ای که من برای شما خلق کردم. همه اینها را من برای شما خلق کردم که از آن استفاده بکنید. خوب يك کسی خودش را منع بکند از این کارها این بر خلاف دستورات الهی است. آن وقت این البته اتصال با اجنه پیدا می‌کند با اجنه که پیدا کرد البته همان آثاری را که از ملکوت علیا برای انسان پیش می‌آید برای این پیش می‌آید، اینها نفس است اینها اگر کسی مخالف با نفس کرد البته مقامات روحانی پیدا می‌کند.

اگر موافقت با نفس پیدا کرد متصل به جن و عالم ملکوت سفلی می‌شود، اینهاست که خدا هم در قرآن می‌فرماید **ان النفس لامارة بالسوء** نفس شما را وادار می‌کند به کارهای بد آیه قرآن است **ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي** نفس شما را وادار می‌کند به اعمال بد مگر اینکه خدا شما را رحم کند و بتوانید مخالف با نفستان رفتار کنید. در قضیه حضرت یوسف و حضرت زلیخا که می‌فرماید که حضرت یوسف با مقام پیغمبری، با مقامی که او داشت مع ذلك در همان موقعی که آن زلیخا اظهار اشتیاق کرد نسبت به حضرت یوسف، می‌فرماید که **ولقد همت بهي و هم بها** یعنی واقعاً برای حضرت یوسف هم خیالی پیش آمد، آن وقت منتهی در همان موقع خداوند او را حفظ کرد و همان گذشت از آن مقام، ترتیبی که پیش آورده بود موجب شده بود که آن مقام عظمت حضرت یوسف برای او حاصل شد. **ولقد همت بهي و هم بها** یعنی هم خیال برای حضرت یوسف پیش آمد و هم برای او. غرض یکی دیگر از دشمنان انسان نفس است.

یکی دیگر هم شیطان است، که شیطان هم قسم خورد به عزت و جلال خودش که من تمام مردم را اغوا و گمراه می‌کنم مگر بندگان خالص خودش را. پس انسان در قرآن هم هست که: **ان الشيطان لكم عدو مبين** شیطان برای شما بزرگترین دشمن است، می‌فرماید دشمن ظاهری است و باید از او پرهیز کرد.

غرض اینست، این سه دشمن، دشمن بزرگ انسان هستند که انسان اگر واقعاً توفیق الهی، تفضل و کرم و لطف الهی شامل او بشود و بتواند مقاومت با این سه دشمن بکند، البته او با این عمل هم سعادت دنیا شامل حالش می‌شود، هم سعادت آخرت. این خلاف امر الهی گفتم، قطع نظر از اینکه در قایمیت موجب عقاب یا ثواب می‌شود در خود این دنیا اثر وضعی اش برای انسان ظاهر می‌شود. خدا هیچ وقت ظلم نمی‌کند، از طرف حق ظلمی نسبت به انسان نمی‌شود می‌فرماید: که این حوادث، این بلیات، این ناراحتیها همه اثر اعمال خودتان است. همانطوری که مثلاً فرض بکنید اگر کسی شب عادت دارد که مثلاً آب جوشیده در بطری بکند بالای سرش بگذارد که وقتی بیدار می‌شود از این آب جوشیده بخورد، یک شبی اگر بر فرض این بیدار شد و اشتباه آن شیشه‌ای که آب جوشیده دوارا دارد اشتباه کرد و یک شیشه‌ای که دارای شراب بود برداشت و خورد، خوب این، این شرابی که خورده، این گناه نکرده، برای اینکه نمی‌دانست که این شراب است ولی این اثر شراب که از او رفع نمی‌شود. اثر وضعی آن هست.

حالا این شخص هی ناله کند، هی التماس کند که خدایا من که نمی‌دانستم این شراب است، اشتباه کردم، پس من مست نشوم، این نمی‌شود، این همین است. اثر وضعی همین است، که هر عملی در این دنیا چه اعمال نیک و چه اعمال سیئه و بد اثر وضعی دارد که آن اثر وضعی اش در این دنیا ظاهر می‌شود بر انسان، اگر عمل نیک کرد اثر وضعی اش در همین دنیا علاوه بر آخرت در همین دنیا آن اثر وضعی برای او پیش می‌آید.

دیگر بله انشاء الله امیدوارم که هم فرزندان خودم و هم بستگان خودم و هم سایر مؤمنین و مسلمین انشاء الله مورد عنایت و لطف حق واقع بشوند و ما را توفیق عنایت بفرماید که بتوانیم با این سه دشمن بزرگ مقاومت کنیم و البته در عین حال اینکه خداوند باید عنایت کند ما هم نباید دست از حالت نیازمندی و تضرع برداریم، همیشه باید حالت تضرع و نیازمندی داشته باشیم و از خدا بخواهیم که خداوند ما را موفق بدارد که مطابق دستورات حق رفتار کنیم. انشاء الله امیدوارم همه دوستان همه آشنایان همه فرزندان من مورد عنایت حق واقع شوند و از این به بعد دیگر همیشه در تحت عنایت حق مطابق دستورات الهی رفتار کنند.

بزرگترین نعمتی را که خدا به ما عنایت کرده نعمت مذهب مقدس اسلام است. مذهب اسلام بزرگترین نعمت است. الان میلیون‌ها مردم، بلیون‌ها مردم هستند که اینها دارای مذاهب غیر حقه هستند، اینها خوب، فقط یک عده‌ای هستیم که ما را خدا موفق داشته به مذهب مقدس اسلام، علاوه در مذهب اسلام هم خداوند عنایت کرده و ما را موفق کرده به تشیع، تشیع اثنی عشریه. البته در همین مذهب اسلام می‌فرمایند هفتاد و سه فرقه هستند که **کلهم هالك الا واحد** همه آنها هلاک می‌شوند مگر یک فرقه‌شان، و آن فرقه بطور محقق و مسلم فرقه اثنی عشریه هستند.

یعنی فرقه‌ای که معتقدند به خلافت بلافضل علی بن ابیطالب و امامت یازده اولاد آن بزرگوار که آخرین آنها حضرت قائم حجة بن الحسن اولاد بلافضل امام حسن عسکری هستند که معتقدند به اینکه این بزرگوار الان زنده است و غائب است و تمام فیوضات الهی بوسیله آن بزرگوار به تمام ذرات عالم می‌رسد.

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

اگر يك آن نظر فیض آن حضرت از عالم برداشته شود این عالم نیست و نابود می‌شود. امام زمان قلب عالم است. همانطوری که اگر قلب از کار افتاد به کلی دیگر بدن نابود شده قوای بدنی همه از بین می‌رود. همانطور هم اگر يك آن نظر فیض اثر امام زمان از ما سلب بشود ما نیست و نابود می‌شویم و این فیض، این رحمت و لطف الهی هم باید آن به آن به انسان افاضه بشود همانطوری که چراغ برق باید آن به آن از طرف مرکز برق از آنجا افاضه نور بشود، اگر يك آن، آن افاضه نشود، آن کلید زده بشود، می‌شود تارک.

این افاضه است. حق هم همین حال را دارد، حیات، ایمان، سایر صفاتی که انسان دارد آن بآن باید از طرف حق افاضه شود ورنه حیات است، حیات نه اینکه حیاتی است در موقعی که طفل در رحم مادر بوده حیاتی باو اعطاء شده است حیات همان حیات است تا وقتی که دیگر حالت مرگ بشوند نه، آن به آن این نعمت حیات باید به انسان اعطاء شود، اگر يك آن این نعمت حیات ترك بشود می شود مرده. همچنین ایمان است، ایمان باید آن به آن افاضه ایمان به انسان شود، اگر يك آن افاضه نشود هیچی در هلاکت است.

سایر افاضات حق هم همین حال را دارد ما باید از خدا بخواهیم که خداوند این افاضات و این نعم و این الطافی که بما عنایت کرده هیچ وقت از ما باز ندارد. اگر باز داشت ما در هلاکتیم و باز هم باید خدا را شکر کنیم که الحمدلله ما مطابق دستورات خود پیغمبر اکرم در روز عید غدیر بعد از آنکه حضرت علی بن ابیطالب را به خلافت و جانشینی خود معین فرمود همه این جمعیت که هفتاد هزار نفر کمتر و یا بیشتر بودند گفتند سمعنا و اطعنا یعنی شنیدیم و اطاعت می کنیم، حضرت فرمود نه شنیدیم و اطاعت می کنیم کافی نیست، باید علی بن ابیطالب خیمه ای بزند و سه روز در اینجا توقف کند و کسانی که حاضرند با علی بن ابیطالب بیعت کنند و کسانی که غایبند بآنها خبر داده شود بیایند با علی بن ابیطالب بیعت کنند.

آن بیعت با علی بن ابیطالب است که عبارت از ولایت است، ولایت عبارت از همان دوستی و معتقد بودن به خلافت بلافضل علی بن ابیطالب نیست مطابق دستور پیغمبر که فرمود شنیدیم و اطاعت می کنیم کافی نیست و باید با علی بیعت کنید، کسانی که پس از رحلت پیغمبر اکرم با علی بن ابیطالب بیعت نکردند می فرماید **ارتد الناس** یعنی مردم مرتد شدند، یعنی کسانی که نیامدند با علی بن ابیطالب بیعت کنند مرتد شدند. می فرماید: **ارتد الناس الا ثلاث اوسبع** یعنی فقط سه نفر یا پنج نفر یا هفت نفر که اینها با علی بن ابیطالب بیعت کردند، اینها دارای ولایت علی بن ابیطالب شدند و آنتهایی که نکردند می فرمایند مرتد شدند، مرتد کلمه بزرگی است همچون کلمه ساده ای نیست، یعنی از خدا برگشتند.

ارتد یعنی برگشتند از دین خدا. پس در هر زمان باید مطابق دستور پیغمبر اکرم بیعت کرد، بعد از شهادت علی بن ابیطالب (ع) باید با حضرت مجتبی بیعت کنند، یعنی همان خلافتی را که پیغمبر اکرم معین فرمود برای علی بن ابیطالب، بعد از شهادت علی بن ابیطالب همان مقام انتقال پیدا کرد بحضرت مجتبی، بعد از حضرت مجتبی همان مقام انتقال پیدا کرد به حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام و بعد هم به سایر ائمه اطهار هر کدام در دوره امامتشان خلیفه و جانشین پیغمبر بودند و باید مطابق دستور پیغمبر با آنها بیعت کرد، الآن هم خلیفه و جانشین پیغمبر امام زمان است و چون ما دسترس به خود امام زمان نداریم و خلاف فضل الهی بود که در مدت غیبت که معلوم نیست چقدرها طول می کشد مردم از این فیض که اساس دین است که ولایت باشد محروم باشند، بدین جهت خود امام زمان کسانی را معین فرمود که از طرف امام زمان بیعت بگیرند و این تا موقعی که امام زمان ظاهر بشوند همان کسانی که از طرف امام زمان اجازه داشتند برای گرفتن بیعت بایستی با آنها بیعت کرد تا وقتی امام زمان ظاهر شوند.

انشاء الله که انتظار داریم خداوند تفضل بکند چشم ما را بجمال مبارك آن حضرت یا در دل یا در خارج به زیارت جمال مبارکش روشن بکند و بعد از آنکه حضرت ظاهر شد البته با خود حضرت باید بیعت کرد و بعد هم در دوره های بعد، غرض اینکه بیعت که عبارت از ولایت باشد تا روز قیامت باقی است. می فرماید اگر در دنیا دو نفر باقی باشند يك نفر مأموریت دارد که از طرف حق از دیگری بیعت بگیرد. این کار امری است واجب امریست که اساس دین است تا روز قیامت این امر باقی است کسی که دارای این امر باشد البته عبادات و اطاعات و دستوراتی که انجام می دهد مؤثر است والا اگر دارای این ولایت نباشد می فرماید که اگر تمام عمرش

را به عبادت مشغول باشد ولی دارای ولایت علی بن ابیطالب نباشد هیچ اثری برای او ندارد و او را بر رو بر آتش جهنم می اندازیم وَاَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ یعنی از رو در آتش می افتد خوب اشخاصی هستند الآن که دارای مذهب مقدس اسلام هستند و اوامر اسلامی را هم بهتر از ما انجام می دهند ولی چون دارای ولایت نیستند آنها، معلوم نیست که اینجا نجات پیدا کنند جز اینکه چون فطرت ایمانی اگر باطل نشده باشد در موقع مرگ دارای ولایت علی بن ابیطالب می شوند و آن وقت البته اینها نجات پیدا می کنند، فطرت ایمانی مثل آن قوه ایست که خداوند در گندم قرار داده خداوند در این گندم يك قوه ای قرار داده که هر وقت این گندم را زیر خاک کنند این قوه مستعد برای نمو است ولی اگر همین گندم را در آب جوش انداختند و آن قوه نمویت که ملکوت گندم است، ملکوت اینست هر چیزی دارای ملکوتی هست، ملکوت گندم آن قوه نمویت اوست، اگر این قوه نمویت از او سلب شد، این دیگر قابل نمویت نیست و اگر تمام مهندسین کشاورزی حاضر شوند بخواهند این گندمی که این قوه ملکوتی از او سلب شده قوه نمویت از او لغو شده بخواهند این گندم را زیر خاک کنند و نمو بکند نمی شود، اینست که می فرمایند اگر کسی آن قوه فطرت ایمانیش از او گرفته بشود اگر تمام انبیا و اولیاء بخواهند او را دومرتبه براه حق هدایت کنند ممکن نیست چون قوه ایمانی او از بین رفته ولی سایر مردم که بر حسب صورت دارای ولایت علی بن ابیطالب (ع) نشده یا ولایت او را قبول نکرده اند، اگر فطرت ایمانی آنها باطل نشده باشد در موقع مرگ البته آن يك طرف شیطان ایستاده، يك طرف هم علی بن ابیطالب، قوه ایمانی که باقی باشد متمایل به علی بن ابیطالب (ع) می شود و با ولایت علی بن ابیطالب از بین می رود، اگر این قوه ایمانیش باطل شده باشد متمایل به شیطان می شود.

که بزرگترین مرحله برای انسان همان مرحله موقع مرگ است که اگر انسان از آن مرحله بتواند با ایمان از دنیا برود. البته کسانی که در حیات خودشان ولایت علی بن ابیطالب (ع) را دارا باشند، اینها را می فرمایند مرجوبالله هستند یعنی ممکن است که خداوند آنها را هدایت کند در موقع مرگشان که با ایمان از دنیا بوند، یا ممکن است من یشاء و يؤمن من یشاء. خداوند، آنها جزو کسانی هستند که امیدوار بخدا هستند که آنها ممکن است با ایمان از دنیا بیرون بروند یا با کفر و ضلالت.

بهر حال امیدوارم انشاء الله خداوند عنایت و لطف کند که در این موقع مرگ ما را با ایمان و ولایت علی بن ابیطالب (ع) از دنیا ببرد. این بزرگترین مرحله، مرحله مرگ است و باید انشاء الله همیشه از خدا بخواهیم در موقع مرگ ما را با ولایت علی بن ابیطالب از دنیا ببرد. خداوند انشاء الله بهمه شماها عنایت کند مورد لطف و مرحمت قرار دهد، ایمان شما را کامل کند اسباب سعادت، راحتی، خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت بهمه شماها عنایت کند.

ضمناً هم از شماها خواهش می کنم همانطور که تا بحال همه شماها نسبت به من علاقه داشتید بعد از مردن هم مرا فراموش نکنید بعد از مردن هم من محتاجم به اینکه اعمال نیک شما طوری باشد که اگر خدای نخواست من در ناراحتی هستم بواسطه عمل نیک شما خداوند آن ناراحتی را از من رفع کند. بهر حال انتظار دارم که بعد از مردن هم مرا فراموش نکنید و همیشه به یاد من باشید. قرآن بخوانید، صدقه بدهید، گاهی دو رکعت نماز بیاد من بخوانید که انشاء الله شکر این زحماتی را که با فضل الهی من برای شماها کشیده ام از شکر خدا که بعد از مردن، شما بیاد من باشید استغفار کنید، طلب آموزش کنید برای من انشاء الله خودتان هم انشاء الله با خیر و سلامت و ایمان باشید و با ایمان کامل از دنیا بروید، والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته.

حلول ۱۳۵۴

يا مقلب القلوب والابصار.....

خدا را شکر می‌کنم که باز یکسال دیگر به من عمر عنایت کرد که باز همه شماها را به سلامت ملاقات می‌کنم. امیدوارم سال‌های متمادی همیشه در همین موقع دور هم جمع بشوید و با صحت و سلامت و خیر و سعادت و ایمان انشاء الله روزگاری بگذرانید و هیچ وقت حادثه ناگوار و کسالات و ناراحتی برای شما پیش نیاید. سال گذشته بحمدالله بدون اینکه حوادثی، ناراحتی برای خانواده‌های ما پیش بیاید گذشت و مخصوصاً نسبت به من بهترین سال از سالهای عمرم بود. بعد از سالهای سال که من در بیدخت مشرف بودم و از فیوضات آنجا مستفیض بودم از آنجا که مرخص شدم همیشه آرزو می‌کردم که باز خداوند عنایتی کند و عمری به من عنایت کند که باز من درک آن فیوضات را بکنم. بحمدالله امسال با آنکه کسالت داشتم و قادر به مسافرت نبودم، خداوند تفضل فرموده و عنایت کرد و مرا قبلاً به تشرف آستانه حضرت ثامن الائمه علیه آله تحیه و الثناء موفق گردانید و بعد هم بر آستانه، آستانه بوسی حضرت آقای رضا علیشاه ارواحنا فداه و مزار متبرک آقای شهید و آقای صالح علیشاه موفق گردانید.

چهل روز در آنجا با نهایت خوشی و راحتی گذراندم که هیچ تصور نمی‌کردم که يك همچنين عنایتی از طرف حق به من تفویض بشود. خدا را شکر می‌کنم که آرزوی مرا که مدت‌ها آرزو می‌کردم موفقم کرد. بعد هم که در ملازمت ایشان حرکت کردیم، ده پانزده روز در نهایت واقعاً خوشی گذرانندیم، در آنجا که بودم زبان حال را بطور نظم درآوردم که الآن می‌خواهم همین قسمت را بخوانم و در اینجا ضبط کنید که انشاء الله در سالهای بعد من باشم یا نباشم در این موقعی که تحویل است همین نوار را بگذارید و بیاد من باشید. این البته حالی است که از روی حال، من این را گفتم و گرنه من شاعری نیستم که شعر بگویم ولی این طور دیگر حالم اقتضا کرد و این را گفتم.

چگونه شکر این نعمت گزارم که در بیدخت و در صحن مزارم
نشد قافیه ملحوظ اندر اشعار که آنچه دل بگفت آمد بگفتم

خداوند انشاء الله همه شماها را به نعمت ولایت امیرالمؤمنین که بزرگترین سعادت است، انشاء الله همه‌تان را موفق کند. سعادت هرکسی خیال می‌کند که سعادت در يك چیزی است. يك دسته خیال می‌کنند که سعادت در مال است، در صورتی که مال وبال است. دسته‌ای خیال می‌کنند سعادت در قدرت و ریاست است، در صورتی که جز زحمت هیچ ندارد. دسته‌ای خیال می‌کنند که این در داشتن خانه و اثاثیه و زندگی است. اینها هیچکدام پایدار نیست آن سعادت که باعث سعادت و خوشی و راحتی دنیا و آخرت است ولایت علی بن ابیطالب (ع) است. امیدوارم خداوند انشاء الله همه شماها را موفق بدارد به ولایت علی بن ابیطالب که هم سعادت دنیا و هم سعادت آخرت در ولایت علی بن ابیطالب (ع) است. همه‌تان را به خدا می‌سپارم و صحت و سلامت و خیر و سعادت و راحت و آسایش و ترقی برای همه‌تان از خداوند متعال خواستارم.

حلول ۱۳۵۵

يا مقلب القلوب والابصار....

سالی را بسلامتی و راحتی و خوشی گذرانندیم و الحمدلله در این دوره سال گذشته هیچ نوع ناراحتی، کسالتی، مرضی، حادثه‌ای برای این خانواده ما پیش نیامد، خدا را شکر می‌کنم و فقط چیزی که باعث نگرانی خانواده ما

بود کسالت خانم بود که انشاءالله امیدواریم به فضل الهی در این سال آتیه کسالت خانم هم برطرف بشود و باز سال آینده را با نهایت صحت و سلامت و خوشی و سعادت بگذرانیم.

البته انسان از آن ابتدائی که دارای قوه ممیزه می شود در صدد این است که سعادت و راحتی خودش را فراهم کند، البته بجهه وقتی ممیز شد به مدرسه که می رود سعادتش اینست که آن دوره ابتدائیش را طی کند خیال می کند دوره ابتدائی را که طی کرد دیگر سعادت و راحتی برایش فراهم است. دوره ابتدائیش را که طی می کند باز می بیند آن سعادت و راحتی که در نظر داشت برایش فراهم نشد، می گوید دوره متوسطه را طی می کنم، دوره متوسطه را طی می کند دیپلم متوسطه را می گیرد باز می بیند آن طوری که خاطرش راحت باشد و آسوده باشد نشد، می گوید در کنکور شرکت می کنم در کنکور شرکت می کند، در کنکور هم موفق می شود و باز می بیند آن آسایش و راحتی برایش فراهم نشد. دوره عالی را می بیند همینطور بعد، بعد از اینکه تازه دوره های تحصیلی را طی می کند می گوید دیگر حالا راحت شدم، حالا اگر که من، اگر پسر است می گوید اگر من ازدواج بکنم و عیال مناسب خوشبخت و سعادت مند می شوم، باز می بیند ازدواج هم می شود باز آن راحتی نیست.

اگر دختر است می گوید شوهر می کنم، دیگر روز خوشبختی و سعادت من است باز، بعد باز به فکر می افتد می گوید که مثلاً اگر من خانه ملکی داشته باشم دیگر راحتم. خانه ملکی هم پیدا می کند باز می بیند راحت نیست. بعد می گوید اگر یک کار اداری پیدا بکنم که یک حقوق شخصی داشته باشم، حقوق هم پیدا می کند باز می بیند راحت نیست. بعد ترقیاتی که در مراحل اداریش طی می کند همینطور هر مرحله ای را خیال می کند به مرحله بالا که رسید سعادت و خوشبختی اش فراهم می شود، ولی می بیند آن طوری که خیالش باید راحت و آسوده باشد و آسایش خیالی داشته باشد، ندارد. علتش اینست که ما راه سعادت را فراموش کرده ایم، البته باید در صدد سعادت و خوشبختی و آسایش باشیم ولی راه دعا را گم کرده ایم. آسایش دنیا و آخرت در دو چیز است. کلید سعادت دو چیز است، اگر این دو کلید را ما بدست بیاوریم هم سعادت دنیا داریم هم سعادت آخرت:

یکی راضی بودن به مقدرات حق، اگر کسی راضی باشد به مقدرات حق و یقین داشته باشد که آنچه از ناحیه حق صادر می شود به صلاح و خیر است، البته اگر یک ناملایماتی هم در ضمن زندگانش برایش پیش آید چون می داند که این از ناحیه حق است و از ناحیه حق غیر از خیر و صلاح صادر نمی شود، می داند که همین امر هم که الآن بر حسب صورت باعث کراهت اوست ولی باعث خیر و سعادت اوست.

مثلاً فرض بکنید که این بیمار وقتی که آن دواى تلخ را به او می دهند، دوا تلخ است مزه آن، ذائقه مایل نیست یک چیز تلخی بخورد ولی چون می داند که خوردن این دواى تلخ برای صحت و سلامت اوست، با کمال میل و رغبت همان دواى تلخ را می خورد. یا اگر بیماری است که محتاج به عمل است، این البته عمل، عمل زحمت دارد، درد دارد، ناراحتی دارد، ولی چون می داند که این عمل که انجام می شود برای صحت و سلامت اوست با کمال میل و رغبت وارد اطاق عمل می شود و عمل می کند، این اموری هم که در دنیا برای ما وارد می شود همه چون به خبر و صلاح ماست و ممکن نیست از ناحیه حق امری برای ما نازل شود که آن امر به ضرر ما باشد.

حکماً آن به خیر و صلاح ماست. اگر خدا فقر بدهد، فقر صلاح ماست، اگر غنی بدهد، غنی صلاح ماست، اگر مرض بدهد مرض صلاح ماست، اگر صحت بدهد صحت، اگر قوت بدهد قوت، صلاح قوت است، اگر که ذلت بدهد ذلت صلاح است. آنچه از ناحیه حق نازل می شود، اگر ما معتقد باشیم و یقین داشته باشیم که آنچه از ناحیه حق برای ما وارد می شود به خیر و صلاح ماست. ما هیچ وقت دستخوش اضطراب و نگرانی و ناراحتی نمی شویم، همان اموری هم که بر خلاف ظاهر ماست ولی چون می دانیم بر صلاح ماست بنابراین با نهایت رغبت شکرگزار هستیم، شکر می کنیم که خداوند نعمتی را به ما عنایت کرده که به خیر و صلاح ماست، ما

سپاسگزار حق هستیم. یکی این است که انسان، انسان راضی باشد به مقدرات حق، اگر راضی شد به مقدرات حق البته، هر امری برایش پیش بیاید برای او خوش است، برای او راحت است، برای او آسایش است. یکی هم اطاعت اوامر الهی، اطاعت این اوامری که از ناحیه حق برای ما نازل شده همه برای سعادت ماست والا خداوند محتاج به نماز نیست، محتاج به روزه نیست، محتاج به سایر اعمالی که دستور داده‌اند یا نهی کرده نیست، همه آنها برای خیر و صلاح ماست. اگر عمل ناشایسته‌ای انجام بدهیم بر خلاف دستورات الهی، آن اسباب بدبختی و زحمت و دچار ناراحتی خواهد شد. همه این دستورات الهی برای سعادت ماست.

اینست که می‌بینیم کسانی که مقیدند که دستورات الهی را رفتارکنند، راحت هم هستند، سعادت دنیا و آخرت هم دارند. خیال نکنیم ما که مثلاً فرض بفرمائید، اگر فلان عمل را کردیم این عمل را بعد توبه می‌کنیم، خدا می‌بخشد، نه اینطور نیست درست است، گناهی را که انسان می‌کند بعد وقتی توبه کرد خداوند غفور و رحیم است، عفو می‌کند، ولی آن مربوط است به آخرت، در دنیا اثر وضعی‌اش باقی است، آن از بین نمی‌رود.

مثلاً اگر فرضاً یک کسی شب عادت دارد که بطری آب جوشیده بالای سرش بگذارد که برای موقع خواب بخورد، اتفاقاً یک شبی اشتهاً عوض این آب جوشیده را بگذارند یک بطر شراب را گذاشته بودند، اشتباهی بالای سر این، این از خواب بیدار می‌شود و به خیال اینکه آب است برمی‌دارد می‌خورد، یک وقت می‌بیند که این شراب است. خوب این گناه نکرده برای اینکه این مطلع نبوده که این شراب است. عمداً نخورده، ما آن مستی‌اش که جائی نمی‌رود، مستی‌اش می‌ماند، هر قدر حالا اظهار نیازمندی بکند، به خدا متوسل بشود که خدایا من که نمی‌دانستم این شراب است که نخورم، بنابراین مست هم نشوم، نمی‌شود.

هر عملی در دنیا چه اعمال شایسته و چه اعمال ناشایسته، یک اثر وضعی دارد و این دنیا مثل همان آتش که اثر وضعی‌اش حرارت است، این حرارت لازمه آتش است. حالا نمی‌شود گفت اگر حالا یک وقتی اتفاقاً بر حسب ندرت، البته همین اثرات هم در اثر اراده حق است. وقتی اراده بکند ممکن است همین اثر هم از آن گرفته بشود. مثل اینکه حرارت آتش برای حضرت ابراهیم گرفته شد. این البته نه، ولی غالباً اینطور است که خداوند در روز ازل برای هر عملی از اعمال شایسته و اعمال ناشایسته اثر وضعی قرار داده. اینست که مثلاً دارد، در اخبار دارد که کسی که صلۀ رحم بکند عمرش زیاد می‌شود، این اثر وضعی‌اش است.

یا اگر کسی فرض بکنید که صدقه بدهد مرض رفع می‌شود، این اثر وضعی است. همه اعمال حتی گذشته از آن افکار انسان هم اثر وضعی دارد. یعنی مثلاً فرض بکنید شما در دلتان وقتی خیال محبت یک نفری در دلتان خطور می‌کند اثر وضعی‌اش اینست که همین اثر در دل او هم اثر می‌کند، این اثر وضعی‌اش هست. پس ما اگر که یکی راضی باشیم به مقدرات حق و یکی هم ملزم باشیم که آنچه قادر هستیم، البته ما قادر به اینکه تمام تکالیف الهی را انجام بدهیم که نیستیم ولی به قدر مقدور سعی باشیم که دستورات الهی را انجام بدهیم، هم در دنیا سعادت مند هستیم هم در آخرت. حالا انشاءالله امیدوارم که این بستگان بنده همه، انشاءالله موفق باشند که انشاءالله اولاً این را در خاطرشان بدانند، یقین داشته باشند که آنچه از ناحیه حق صادر می‌شود به خیر آنهاست و علاوه هم مقید باشند که انشاءالله وظائف شرعی‌شان را انجام بدهند.

و یک تجربیاتی که من در این مدت هشتاد سال کرده‌ام که این تجربیات باعث سعادت است. اینها را بعنوان یادگار به شما می‌دهم که انشاءالله این تجربه‌های من را در زندگیتان بکار ببرید که انشاءالله باعث سعادت و خوشی و راحتی دنیا و آخرت‌تان باشد.

یکی اینست که نعمت‌های بیشماری که خداوند به رایگان به شما مرحمت کرده قدر بدانید، این نعمتهای خدائی را، چه نعمت‌های مادی و چه نعمت‌های جسمانی، اینها همه، بینائی نعمت است، شنوائی نعمت است، هوش

نعمت است، عقل نعمت است سلامتی نعمت است، سایر امور دنیا، مال نعمت است، اولاد نعمت است، قدرت نعمت است. دنیا عبارت از داشتن مال و زن و بچه و این چیزها نیست که بگویند که ما نباید دل دنیا ببندیم برای اینکه از کار و زندگانی و زن و بچه و اینها دست بکشیم نه، مولوی می گوید:

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن نی طی طلا و نقره و فرزند و زن طلا و نقره و فرزند و زن علاقه نیست باید انسان، لازمه زندگانش هست باید داشته باشد، علاقه به آنها خوب نیست، دلیلش هم اینست، علاقه اش اینست که اگر يك چیزی از دستش رفت این اسباب یأس و غم و غصه او نباشد، بداند امانتی بوده خدا گرفته است، و اگر خداوند عنایتی کرد و نعمت جدیدی به او داد شکر کند، نه این که خوشحالی کند که حالا من دارای این نعمت هستم. شکر کند که خداوند این عنایت را به من کرده است. این شکرگزاری اسباب زیادی نعمت است و شکر نکردن باعث از دست رفتن نعمت است. قرآن هم می فرماید: **لان شکرتم لایزیدنکم** اگر شکر کنید من نعمت شما را زیاد می کنم **ولان کفرتم** اینش دقت دارد می فرماید: **ولان کفرتم ان عذابی لشدید**. اگر کفران نعمت مرا کردید و شکرگزاری نکردید عذاب من خیلی شدید است. بنابراین از خدا بخواهید که این نعمتهائی را که خدا بشما عنایت کرده شکرگزار باشید و قدر نعمت ها را بدانید، این یکی.

یکی این هم که خود خواه نباشید. خودخواه و خودپسند نباشید، یعنی همیشه در صدد خودتان نباشید. بلکه هر چه بتوانید دیگران را بر خودتان ترجیح بدهید. خودپسندی و خودخواهی بزرگترین چیز است، این که می گویند که: **حب الدنيا رأس کل خطیئه** همین است. انسان خودخواه باشد و دیگران را پست تر از خودش بداند. انسان خودش باید، خودش را باید از همه افراد پست تر بداند و دیگران را برتر و بالاتر از خودش بداند.

دیگر این است که اگر بخواهد محترم باشید در جامعه دیگران را احترام کنید، احترام کردن به دیگران باعث این می شود که خود انسان محترم است، اگر احترام به کسی نکرد، وقتی سلام کردی به کسی بالطبع او هم به انسان سلام می کند. اما اگر که خیر، از يك کسی عبور کردی و اخم و رو را هم در هم کشیدی هیچ احترام بهش، او هم همینطور می شود. احترام کردن به دیگران موجب احترام خود انسان می شود.

یکی دیگر اینکه شما در زمانی زندگی می کنید که تمام مردم به امور مادی و دنیوی متوجهند و از امور دینی و اخلاقی روگرداندند. شما اینطور نباشید، شما اینطور نباشید که همه وقتتان را صرف امور مادی و دنیایی بکنید. در عین اینکه به امور دنیوی و تلاش زندگی مشغولید از خدا هم غفلت نکنید و در همه حال او را حاضر و ناظر بدانید، بدانید هر عملی انجام می دهید خدا می بیند، خدا همه جا حاضر است و ناظر اعمال شماست، در تلاش زندگی باشید، زحمت هم بکشید و جدیت هم داشته باشید. ولی خدا را ناظر بدانید و وظایف دینی و در انجام وظایف دینیتان مسامحه نکنید و بدانید که سعادت دنیا و آخرت در اطاعت و بندگی حق است.

یکی دیگر اینکه در زندگی راه اعتدال را پیش گیرید یعنی نه بر خود و بستگانتان سختگیری کنید و نه افراط و تفریط کنید. حد اعتدال را داشته باشید در زندگانی، و از امور بی فایده، مخارج بی فایده صرف نظر کنید تا اینکه دچار قرض و زحمت نشوید، اگر انسان به اندازه درآمد خودش خرج کند و نگاه و نظر به بالاتر از خودش نکند، انسان هر مرتبه ای بالاتر نگاه کند، يك مرتبه بالاتر هست تا آن وقت این هیچ وقت قانع نیست.

اما اگر به زیردست خودش، مراتب زیر دست خودش نظر کرد البته همیشه شاکر است. می بیند که این نسبت به زیردستها خیلی وضعیت زندگانی اش، وضعیتش، بهتر است. همیشه در زندگانتان قناعت داشته باشید و راه اعتدال، معتدل، یعنی البته سختگیری هم نکنید نه بر خودتان نه بر بستگانتان ولی افراط و تفریط هم در زندگانتان نکنید.

دیگر اینکه عرض می‌کنم به مقدرات الهی همانطور که گفتم راضی باشید و یقین داشته باشید که آنچه پیش آید به خیر و صلاح شما است، تا سختی‌ها و ناگواریها شما را به اضطراب و ناراحتی نکشاند. همیشه شاکر باشید آمال و آرزوهایتان را هرچه بیشتر بشود آرزوها، رنجش بیشتر است. از آرزوهایتان بکاهید قانع باشید تا خرسند باشید و عمر خودتان را به شادمانی به سر آورید.

بعد از مردن من همه البته مرا فراموش نکنید. من نسبت به شماها علاقه داشتم، بعد از مردن من هم به یاد من باشید، شبهای جمعه قرآنی، فاتحهای، دو رکعت نمازی برای من بخوانید که خود این یادداشت، به یاد بودن پدر و مادر باعث سعادت دنیا و آخرت شماست. امیدوارم خداوند انشاءالله که سعادت، راحتی و خوشی و شادمانی و ترقی ظاهری و باطنی به همه‌تان عنایت کند.

حلول ۱۳۵۸

یا مقلب القلوب و الابصار.....

خداوندا بحق محمد و آل محمد در این موقع که سحرگاه است و مؤمنین و مقربین درگاهت در دربار پیشگاه تو بحالت نیاز و احتیاج مشغول عبادت هستند ما از تو خواستاریم و تقاضا داریم که گناهان ما را عفو کنی از تقصیرات ما بگذری، ما را مورد رحمت و عنایت خودت قرار دهی نورانیتی بما عنایت کنی، این اغتشاشات و این وضعیت ناگواری که الان در مملکت ما هست بفضل و کرم خودت همه اینها را برطرف کنی سعادت و خیر برای همه خلق مقدر فرمائی، توفیق بندگی و اطاعت و دوام ذکر و فکر بهمه ما عنایت کنی و وسعت و گشایش بهمه عنایت کنی گرفتاریهای همه ما را بمقربین درگاهت رفع کنی، دردهای ظاهری و باطنی ما را دوا کنی.

قرضهای دنیوی و اخروی ما را از خزینه خودت ادا کنی - بیماران ما را شفا عنایت کنی، قرض داران ما را قرضشان را از خزانه غیب ادا کنی، رحمت و رحمت واسعه خودت را شامل حال ما کنی، حالت ما را بهتر کنی، که بهتر از سابق مشغول اطاعت و بندگی تو باشیم و مورد عنایت و لطف تو قرار بگیریم.

خدا را شکر می‌کنم و سپاسگزارم که الحمدلله خداوند همه نعمت‌های خودش را بما عنایت کرده، بزرگترین عنایت و نعمتی که بما عنایت کرده نعمت اسلام و ایمان است که الحمدلله بفضل و کرم خودش ما را در زمانی بدینا آورده است که مذهب مقدس اسلام بوده، اگر دوره‌هایی که مذهب اسلام نبوده ما بدینا آمده بودیم ما هم بهمان اخلاق و همان ادیان باطله باقی می‌ماندیم. الحمدلله که بدین اسلام متولد شدیم و از خدا می‌خواهیم که خدا ما را موفق بدارد که بوظائف دینی خودمان انجام بدهیم، علاوه الحمدلله يك عده‌ای از بستگان من موفق به ایمان هم شده‌اند، امیدوارم که انشاءالله بقیه هم بفضل و کرم خودش آنها هم به ایمان موفق بشوند.

بزرگترین نعمت، نعمت ولایت علی بن ابیطالب است، تا کسی دارای ولایت علی بن ابیطالب نشود دینش کامل نیست، احکام ظاهری مقدمه است برای ولایت علی بن ابیطالب باین دلیل است که خداوند در قرآن مجیدش به پیغمبرش می‌فرماید: **بلغ ما انزل الیک** برسان آنچه ما بتو نازل کردیم. **وان لم تفعل** اگر تو اینکه بتو نازل کردیم عمل نکنی: **فما بلغت رسالته** رسالت را انجام ندادی، از این آیه درست معلوم می‌شود که تمام آن نکاتی را که پیغمبر اکرم از ابتدائی که در مدینه طیبه مبعوث به پیغمبری شد تا سال یازده هجرت، بیست و یکسال با وجود آنکه تمام احکام اسلامی را تبلیغ فرمود. مع ذلك خداوند می‌فرماید اگر این امری را که بتو نازل کردیم «که تعیین جانشینی و تعیین خلافت علی بن ابیطالب سلام الله علیه باشد» اگر این کار را نکنی تمام آن کارهایی که کردی بی‌نتیجه است و همه آنها مقدمه بوده است برای این امر.

و این ولایت علی بن ابیطالب صرف این نیست که انسان عقیده داشته باشد به اینکه علی بن ابیطالب خلیفه بلا فصل پیغمبر اکرم است و امام اول ما، بلکه خود آن پیغمبر امر فرمود باید با علی بن ابیطالب بیعت کنید. علی بن ابیطالب در اینجا خیمه‌ای بزند و کسانی که حاضرند با علی بن ابیطالب بیعت کنند و آنهایی که غایب‌اند بایشان ابلاغ کنید که آنها هم بیایند چه مرد و چه زن بیایند با علی بن ابیطالب بیعت کنند. آن بیعت عبارت است از ولایت علی بن ابیطالب کسی که آن بیعت را کرده باشد دارای ولایت علی بن ابیطالب است اگر نباشد آن احکام ظاهری نتیجه دنیوی دارد ولی اثر اخروی ندارد.

شریعت ظاهر و باطن حقیقت میان آن دو تا باشد طریقت
طریقت همان اعمال ظاهریست که تکمیل می‌شود تا آن دارای حقیقت نباشد، مثل جوزیست که مغز نداشته باشد، مغز جوز اصل است و آن پوست برای حفظ مغز جوز است شریعت مطهره هم برای آن حقیقت ایمان است که ولایت علی بن ابیطالب باشد. امیدوارم که خداوند هم ماها را موفق بدارد که دارای ولایت علی بن ابیطالب و ائمه اطهار باشیم، بعد از پیغمبر اکرم هم باز آن چند نفری که با علی بن ابیطالب بیعت کردند آنها دارای ولایت بودند، بقیه را می‌فرماید: **ارتد الناس** آنهایی که با علی بن ابیطالب بعد از رحلت پیغمبر (ص) بیعت نکردند می‌فرماید: آنها مرتد شدند یعنی از دین برگشتند، کسی که بعد از رحلت پیغمبر با علی بن ابیطالب بیعت کرد (بیعت یعنی چه؟ یعنی قبول کند امامت علی بن ابیطالب را) آن چند نفر که با علی بن ابیطالب بیعت کردند البته دارای ولایت علی بن ابیطالب شدند و آنها که نبودند، دارد: **ارتد الناس الا خمس اوسبع** تمام مردم از دین برگشتند. یا آنکه آنها هم مسلمان بودند، نماز می‌خواندند، روزه هم می‌گرفتند، احکام شریعتی را هم (مثل حالا اهل سنت) با کمال دقت انجام می‌دادند ولی اینها می‌فرماید **ارتد الناس** مرتد شدند. مگر آن چند نفری که با علی بن ابیطالب بیعت کردند.

بیعت آنست که انسان قبول کند امامت را، بعد از پیغمبر اکرم باید با علی بن ابیطالب بیعت کند یعنی قبول کند امامت و ولایت او را، بعد از علی بن ابیطالب که امامت بحضرت مجتبی رسید باید با حضرت مجتبی بیعت کند که قبول کند که تو امام ما هستی، بعد از او با حضرت حسین بن علی صلوات الله علیه و آله و بعد از او هم همینطور تا دوره امروز که دوره امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن ولی عصر که امروزه آن بزرگوار است که البته و باید با آن بزرگوار بیعت کرد، البته چون مطابق صلاح خدا آن بزرگوار در پشت پرده غیب است، البته خلاف فضل الهی بود که یک همچون مهمی که موجب تکمیل دین و موجب حقیقت اسلام است در مدت غیبت از بین رفته باشد، این بود که خود آن بزرگوار یک نفر از اصحاب خودشان را مأمور کردند که از طرف آن حضرت بیعت بگیرد، بیعت بگیرد یعنی چه؟

یعنی بیعت بگیرد برای امامت امام دوازدهم و این اجازه‌ای که آن حضرت مرحمت فرمودند همینطور دست بدست و سینه به سینه همیشه هست تا ظهور آن بزرگوار. کسانی که اجازه داشته باشند برای گرفتن بیعت، وجود دارد، اگر نباشد خلاف فضل الهی است که یک دسته‌ای موفق به ایمان می‌شدند و یک دسته در یک مدت متمادی که معلوم نیست غیبت آن بزرگوار چقدر طول بکشد محروم از این امر می‌شدند، به این جهت اشخاصی را اجازه فرمود خود آن حضرت که از طرف آن حضرت بیعت بگیرند.

یعنی امامت امام دوازدهم را قبول کنند، مقصود بیعت اینست یعنی اگر کسی این بیعت را کرده باشد امامت امام دوازدهم را قبول کرده است آن وقت آن مذهبش دارای حقیقت است. اگر نکرده باشد البته همین بر حسب صورت البته مسلمان است احکام اسلامی بر او جاریست، البته وقتی که کسی از روی صدق و حقیقت همان تکالیف اسلامی را انجام داد. مسلم بالاخره موفق به قبول ولایت امام دوازدهم خواهد شد ولو دم مرگ باشد

اگر روی واقعیت و صدق و حقیقت تکالیف اسلامیش را انجام دهد. امیدوارم انشاء الله همه ماها، آنهایی که موفق شده‌اند خداوند بر توفیقاتشان بیافزاید و آنهایی که موفق نشده‌اند خداوند موفقشان بدارد انشاء الله آنها هم موفق به قبول امامت امام دوازدهم هم بشوند.

يك نعمت دیگر هم که خدا بما عنایت فرموده نعمت محبت است، شکر می‌کنم که الحمدلله که در میان فامیل و بستگان من همه، همه جور محبت و یگانگی و اتحاد هست. یعنی هیچ امری را موجب قطع محبت نکرده‌اند، امورات دنیا یعنی کارهای دنیا بمنزله امواج روی دریا است. امواج دریا همینطور کارهای دنیوی مثل موجهای روی دریا است که این موجهای دریا از بین می‌رود و این موج می‌آید و می‌رود و آن موج می‌آید و می‌رود و آنکه باقی می‌ماند خود دریاست، آنکه برای انسان باقی می‌ماند چه در زمان حیاتش و چه بعد از آن محبت است. محبت، اثر محبت باقی می‌ماند و الا مال، جاه، مقام، اینها هیچکدام قابل اعتماد نیست اینها همه رفتنی است، همه از بین می‌رود، نه انسان می‌تواند بمال اعتماد کند و نه به جاه و مقام اعتماد کند، اینها همه مثل آن امواج دریا هستند که می‌آیند و می‌روند، اما آن محبت که انسان نسبت به فامیل خودش بلکه نسبت به تمام عالم، انسان محبت داشته باشد آن محبت چیز است که شیرینی او، اثر او چه در زمان حیاتش و چه در زمان مرگش باقی می‌ماند.

اینست که انسان این خبر و شرش در خارج نیست خیر و شر در ضمیر خود انسان است. اگر انسان با محبت شد، راستگو شد، درستکار شد و خیرخواه مردم شد، سایرین هم نسبت به او همینطور می‌کنند. اگر با مردم محبت کرد قطعاً دیگران هم با او محبت می‌کنند، اگر برآستی رفتار کرد حتماً دیگران هم با راستی با او رفتار می‌کنند، اگر درست کاری کرد دیگران هم با او درست کار خواهند شد، - این منبعش قلب خود انسان است، قلب خود انسان باید طوری باشد که خیرخواه مردم باشد، همه مردم. همه این مردم مخلوق خدا هستند، وقتی ما ادعا می‌کنیم که خدا را دوست داریم البته آنچه از ناحیه حق صادر شده که موجودات عالم باشد باید آن را هم دوست داشته باشیم:

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه از اوست
باید همه عالم را انسان محبت کند و همه را دوست بدارد، برای اینکه همه اینها مخلوق محبوب او هستند، موجود خدا هستند خدا را که انسان دوست داشته باشد، انسان اقوام و محبوبی که داشته باشد هرکسی که متعلق به محبوب او باشد البته او را هم دوست دارد اینست که مجنون که عاشق لیلی بود سگ لیلی را می‌بوسید، می‌گفتند که آخر این سگ آلوده است، می‌گفت آخر شما آنچه را که من می‌بینم شما نمی‌بینید، من این سگ را سگ محبوبم می‌بینم و می‌بوسم، بنابراین انسان تمام موجودات عالم را به نظر آنکه مخلوق حقند که از طرف حق اینها ایجاد شدند، بهمه باید محبت کرد با همه باید راستی و درست رفتاری، خوش رفتاری کرد وقتی خود انسان کرد دیگران هم با او همین کار را خواهند کرد و الا خودش دارای محبت نباشد، خودش راستگو نباشد، خودش درستکار نباشد، خودش نسبت به مردم خیرخواه نباشد و توقع داشته باشد دیگران با او اینطور باشند این محال است.

عیناً این کارها مثل صدا می‌ماند وقتی در کوه انسان صدا می‌کند، اصل این صدا از کوه برمی‌گردد، اعمال انسان هم همینطور است. هر عملی که بکند، انعکاس آن بر می‌گردد به خودش، اگر محبت بکند محبت برمی‌گردد بخودش، اگر راستگو باشد برمی‌گردد بخودش. اینست که انشاء الله امیدوارم همه ماها را خداوند موفق بدارد که نسبت به همه خلق با محبت باشیم به مال و جاه و مقام هیچ وقت نباید انسان اعتماد بکند اینها هیچکدام باعث سعادت انسان نیست چه بسا اشخاصی که می‌بینیم دارای همه جور مقامات، مال و مقام و جاه هستند و يك آن

آسوده نیستند سعادت ندارند و اشخاصی را می‌بینیم که فاقد اینها هستند نه مالی دارند نه جاهی دارند نه مقامی دارند ولی در عین خوشی و سعادت هستند.

پس سعادت و شقاوت مربوط به مال و جاه و مقام نیست که بگوئیم من که حالا مال پیدا کردم حالا سعادت‌مندم بلکه در صدد يك مراد که انسان برآمد صدها نامراد پشتش هست. مثلاً ما در صدد آن برآمدیم که يك مقام پیدا کنیم این چه مقصود است، اما دنباله این مقام هزاران ناراحتی‌ها و ناگواریها متعاقب همین مقام هست. بنابراین برای چه انسان برای يك مراد متحمل این همه ناگواریها بشود! آنکه برای انسان باقی می‌ماند و باعث سعادت انسان است یکی اطاعت و بندگی خداست که انسان بیاد خدا باشد. محبت خدا را در دل داشته باشد، وقتی محبت خدا را در دل داشته باشد، البته محبت مخلوق هم در دلش جای گرفت. وقتی او محبت خلق را در دل گرفت دیگران هم نسبت به او همین محبت را پیدا می‌کنند. که سعادت و شقاوت بسته به عمل خود انسان است نه اینکه انتظار داشته باشد از خارج سعادت بیاورد تا از خارج مثلاً وقتی که انسان خودش نسبت به دیگران (این معروف است میانه مردم که هرچه در چنته‌اش هست دیگران را هم خیال می‌کند همان در چنته‌شان هست) اگر انسان نسبت به دیگران با محبت، راستگو، درست کار باشد، خیال می‌کند دیگران هم همین‌طورند با او. با آنها کمال اطمینان را دارد، آنها هم با او نهایت راستگویی و راستی و درستی را دارند اگر در چنته‌اش يك آدم بخیل يك آدم ممسك، يك آدم بد دهان يك آدم بدخواه باشد، همین حالت را دیگران نسبت به او خواهند داشت. اینست که از همه شماها خواهش می‌کنم که از خدا بخواهید انشاءالله نسبت به همه خلق خدا با محبت، با دوستی، با راستی، با درستی رفتار کنید تا انشاءالله هم سعادت دنیا داشته باشید هم سعادت آخرت.

حلول ۱۳۵۹

يا مقلب القلوب والابصار....

البته اول وظيفه ما اینست که مادعا کنیم که انشاءالله بفضل و کرم الهی این وضعیت حالیه تغییر کند. خداوندا بفضل و کرم خودت ایران را از شر اجانب حفظ کن. خداوندا بحق ذات کبریائیت دشمنان داخلی و خارجی ایران را مخذور و منکوب کن. خداوندا بفضل و کرم خودت این انقلابات را برطرف کن. خداوندا بفضل و کرم خودت قشون ایران و اسلام و کسانی که به ایران و اسلام خدمت می‌کنند مؤید و منصورشان بدار. خداوندا بحق محمد و آل محمد جوانان ما را که در جبهه هستند در حمایت خودت مصون و محفوظشان بدار. انشاءالله امیدوارم بفضل و کرمت این سال آتیه برای همه مسلمانان و خاصه ایرانیها میمون و مبارك و اسباب آسایش و راحتی باشد.

چیزی که مهم است و باید همیشه این را در نظر داشت شکر است. نعمت‌های الهی باندازه‌ای زیاد است که خداوند می‌فرماید: **وان تعدوا نعمت الله لاتحصوها** اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید قادر به شمردن نیستید. حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: **آلائه کثیر یعنی نعمت‌های تو خیلی زیاد است. قصر فهمی ان ادراکها** فهم من کوتاه‌تر است از اینکه نعمت‌های ترا درک کنم، چه رسد به اینکه بخوام بشمارم، آن وقت می‌فرماید که: **قلت لك الحمد. اگر من بگویم الحمد لله و جب لی الحمد** باید باز هم شکر کنم برای اینکه توفیقی که تو بمن دادی که من بگویم الحمد لله و باز هم باید شکر کنم که این شکر دوم را توانستم بگویم. و باز هم شکر کنم برای شکر سوم، همین طور همین يك نعمت که نعمت شکر باشد. همین را فرض کنیم هر شکر شکر لازم دارد تا آخر عمر هم همینطور شکر کنیم برای همین يك نعمت، شکر خدا را نکرده‌ایم. حالا

چه رسد به نعم دیگر، چه نعم ظاهری و چه نعم باطنی، اگر واقعاً ما شکر نعم الهی را بکنیم خداوند نعم خودش را بر ما زیاد می‌کند. خود خدا فرمود **لأن شکرتم لازیدنکم** یعنی اگر شما شکر کنید من نعمتم را برای شما زیاد می‌کنم و **لأن کفرتم** و اگر کفران کنید **ان عذابى لشدید** اینست که واقعاً موهای بدن آدم راست می‌شود. اگر کفران نعمت من را بکنید عذاب من شدید است. مانعم الهی را شکر نکردیم، نعمی که دارا بودیم قدر ندانستیم، خداوند آن نعمت را از ما گرفت، الآن هم همین نعمتی را که ما داریم اگر شکرش را نکنیم همین نعمت‌ها هم از ما گرفته می‌شود. پس در هر حال و هر وقت موظفیم که شکر الهی را بکنیم. این يك نکته. نکته دیگری که می‌خواهم اینها را بهمۀ شماها بگویم که اسباب سعادت دنیا و آخرت شماها است و نتیجۀ هشتاد و هفت هشت سال عمر من است، اولاً که خودخواه و خودپسند نباشید، هیچوقت، که فقط برای خودتان بخواهید همیشه خیر و خوشی و راحتی و آسایش را برای دیگران بخواهید و الاً اگر فقط خودخواه و خودپسند باشید این قصد نفس در آن است و عملی که نفس در آن دخالت بکند اثری ندارد ولی اگر ما خیر و خوشی و راحتی و آسایش برای همه خواستیم البته فضل الهی لازمه‌اش این است که خود ما را هم مشمول آن نعمت و رحمت و فضل خودش بکند. این یکی.

دیگر آنکه تا می‌توانید احترام دیگران را بکنید، احترام بکنید و هیچوقت انتظار از این نداشته باشید که دیگران به شما احترام بکنند، خودتان وقتی احترام، بدیگران احترام کردید لازمه‌اش اینست که دیگران هم به شما احترام بکنند ولی اگر نه بطور تکبر، بطور بزرگی، بطور این رفتار کردید نوعاً در جامعه خفیف و ضعیف، بی قدر و قامت می‌شوید این هم یکی.

یکی دیگر اینکه در این دوره که دوره مادیت است همه در صدد مادّیت هستند. البته ما هم در حدود احتیاج لازمهٔ زندگانی اینست که در حدود مادّیت اقدام کنیم ولی در هر حال در حدود مادّیت که تلاش می‌کنیم نظر به خدا داشته باشیم، اینها را اسباب بدانید، مؤثر خداست، کارکن خداست، البته بما دستور داده که متوسل بوسائل باشیم ولی کارکن را بدانیم خداست، غیر از خدا مؤثری نیست کسانی که حضرت سجاد می‌فرماید شما به کسانی که غیر از خدا متوسل شدید خدا حتماً شما را مأیوس می‌کند و به مقصود نمی‌رساند ولی اگر ما واقعاً امیدوار به حق بودیم و این ظاهری را وسائل دانستیم البته خداوند، فضل الهی لازمه‌اش اینست که امیدوار را محروم از خودش نکند.

دیگر آنکه در زندگانی همیشه اعتدال پیش گیرید، یعنی نه افراط کنید نه تفریط، اگر کسی در حال زندگانی معتدل باشد، میانه رو باشد، نه سختگیری کند و نه زیاده روی کند، اعتدال داشته باشد هیچ وقت دچار سختی، زحمت نمی‌شود ولی البته وقتی اعتدال در کار بود و میانه روی، و باندازه‌ای که قدرت مالی دارید خرج کردید هیچوقت گرفتار قرض و گرفتاری یا ناراحتی نمی‌شوید. حضرت سجاد می‌فرمایند: سه چیز است که حضرت می‌فرمایند که ننگ است یکی قرض. می‌فرمایند قرض ولو در هم، انسان قرض داشته باشد، ولو يك درهم قرض داشته باشید، که این برای انسان ننگ است، ولی اگر انسان باندازه دارائی‌اش باندازه درآمدش خرج کرد و نه در صدد افراط بود نه تفریط هیچوقت مبتلا بقرض نمی‌شود، مبتلا به سختی نمی‌شود، این هم یکی.

یکی دیگر آنکه همیشه در زندگانی به پست‌ترین خودتان نگاه کنید تا شاکر باشید نه به بالاتر. به بالاتر از خودتان که نگاه کردید البته دلتنگید که چرا ما وسائلی که برای آن شخص بالاتر هست من ندارم، اما اگر به زیردستان نگاه کردید و دیدید آن زیردستان همین نعمی را هم که خدا بشما عنایت کرده برای او نکرده شاکر می‌شوید، شاکر می‌شوید، شاکر که شدید البته این نعمت برایتان باقی می‌ماند. اینهم یکی.

دیگر اینکه به مقدرات الهی راضی باشید، یعنی اگر هم راضی نباشید که فایده‌ای ندارد، مقدرات الهی است که انجام می‌شود، اگر ما راضی به مقدرات الهی شدیم البته آن اگر که يك وقتی مکروهاتی، ناراحتی‌هائی، سختی‌هائی برای ما پیش آمد می‌دانیم که این جزء مقدرات الهی است بنابراین سخت برای ما نمی‌شود و ناراحت نمی‌شویم.

ولی اگر که بمقدرات الهی راضی نبودیم البته به محض اینکه يك سختی، يك ناراحتی برای ما پیش آمد البته آن وقت ما ناراحت می‌شویم، اینست که در هر امری باید راضی بود بکرم خدا. خدا در یکی از خبرهای قدسی می‌فرماید **فاذا رضيت بما اريد** اگر راضی شدى به آنکه من می‌خواهم **كفيتك بما تريد** همه کارهای شما را اصلاح می‌کنم. همه کارهایتان را مطابق میلان انجام می‌دهم ولی راضی به اراده من بشوید تا این کار را بکنم. دیگر اینکه من خواهش می‌کنم از همه اولاد خودم، دوستان خودم، اقوام خودم که بعد از مردن مرا فراموش نکنید، من خیال نمی‌کنم که دیگر برای سال آینده يك همچنين وقتی بتوانم رفقایم را زیارت کنم ولی خواهش می‌کنم بعد از مردن من در همین موقع سال که همه جمع می‌شوید دور هم، یادی از من بکنید و يك فاتحه‌ای هم برای من بخوانید. انشاءالله.

عرض می‌کنم که شخصیت شخص به لباس اتوزده و شلوار اتوزده و کفش برقی نیست، شخصیت انسان به حسن خلق است، به حسن معاشرت است، اگر انسان فرض بفرمائید پرفسور شخص اول باشد، آن معلوماتش توی دلش است، توی روحش است ظاهر که نیست که به بیند. اما آنچه هم دیده می‌شود که باعث عزت و یا ذلت انسان است ادب است، ادب است و حسن سلوک با مردم تا بتوانید در معاشرتتان با حسن سلوک با خوش رفتاری با صحت با امانت با خیرخواهی برای دیگران باشید تا خداوند هم برای شما خیرخواه و خیر و خوشی و راحتی و آسایش و سعادت انشاءالله مقدرتان کند والسلام عليكم ورحمت الله وبركاته.

حلول ۱۳۶۰

یا مقلب القلوب و الابصار،....

این کلمه‌ای است معمول که در همچنین مواقع می‌گویند که مبارك باشد، این کلمه مبارك خیلی معنی دارد. فقط همین لفظ نیست که بگوئیم مبارك باشد. مبارك باشد یعنی خوشبخت باشید، سعادت‌مند باشید، راحت باشید، همیشه در فکر آسایش دیگران باشید.

از همان ابتدائی که طفل متولد می‌شود همینطور طبیعتاً خود طبیعت انسان طالب سعادت است، طالب خوشبختی است، منتهی تا وقتی که طفل است و خودش دارای شعور و ادراک نیست پدر و مادر درصدد اینند که اسباب سعادت و خوشی و راحتی و آسایش او را فراهم کنند، بعد از آنکه خودش دارای مدرکی شد، دارای شعوری شد، دارای يك فهمی شد، کم کم خودش درصدد سعادت و خوشبختی برمی‌آید. اولین فکرش اینست حالا که من را در کودکستان می‌گذارند یا دوره ابتدائی سعادت من اینست که در این دوره ابتدائی موفق بشوم، خیلی خوب، وقتی که انشاءالله موفق شد تازه باز می‌بیند هنوز طبیعت راضی نیست باز هم مایل است که خوشبخت‌تر بشود، می‌گوید که من دوره متوسطه را طی بکنم، جدیت می‌کند، سعی می‌کند، دوره متوسطه خود را طی کند، خیال می‌کند، دوره متوسطه را که طی کرد و دارای دیپلم متوسطه شد دیگر حالا خوشبخت شده است، باز هم وقتی دیپلم متوسطه را می‌گیرد می‌بیند نه، باز آن طبیعت دل او آرام نیست، باز می‌خواهد که سعادت برسد، می‌بیند این مرحله‌ای که رسیده آن سعادت است که او میل داشت نرسیده. می‌رود مثلاً در کنکور

عمومی دقت می‌کند سعی می‌کند و می‌گوید فقط سعادت من در اینست که در کنکور قبول شوم، کنکور قبول می‌شود.

باز هم می‌بیند نه، هنوز محتاج به خوشبختی و سعادت است، می‌گوید حالا دوره‌عالی را طی می‌کنم، دوره‌عالی را طی می‌کنم، دوره‌عالی را طی می‌کند باز می‌بیند هنوز آن سعادت برایش پیدا نشده است، بعد هم وقتی وارد جامعه شد، از ابتدا خیال می‌کند که اگر من یک کاری پیدا کنم دیگر حالا من خوشبخت هستم، کار هم پیدا می‌کند باز هم می‌بیند آن خوشبختی و سعادت که طبیعتش مایل بود هنوز تشنه است، هنوز راضی نیست می‌گوید اگر من (فرض کنیم) خانه پیدا کنم خودم که مستقل بشوم و از پدر و مادر جدا بشوم دیگر حالا من راحت می‌شوم، باز خانه پیدا می‌کند، باو خدا عنایت می‌کند، باز می‌بیند نه هنوز طبیعت باز طالب است، طالب یک راحتی است، بعد خیال می‌کند ازدواج کند، می‌گوید اگر ازدواج کنم دیگر راحت می‌شوم، باز می‌بیند نخیر هنوز طبیعت قانع نشده است. می‌گوید اولاد پیدا کنم.

خلاصه هر مرحله‌ای را که طی می‌کند می‌بیند باز طبیعت مایل یک خوشبختی دیگر است. علتش اینست که ما هنوز درک نکرده‌ایم که سعادت در چیست. سعادت فقط و فقط منحصرأ در اطاعت اوامر الهی است. اگر کسی خود را موظف بداند که بوظایفی که خدا برایش معین کرده و در قرآن مجید به لسان مبارک پیامبر به ما امر و نهی کرده اگر ما مطابق آن دستوراتی که خداوند برای سعادت ما امر فرموده یا نهی کرده انجام دهیم، آن سعادت برای ما پیدا می‌شود، هم سعادت دنیا برایش پیدا می‌شود، هم سعادت آخرت. این راه سعادت است. منتهی اینست که در عین اینکه می‌دانیم این اوامری که خدا امر فرموده برای خیر و صلاح ما است و الا هیچ خداوند محتاج به اوامر و عبادت ما نیست. یا آن چیزی که نهی کرده، بضرر ما است.

اگر این را می‌دانیم و با اینکه می‌دانیم مرتکب نواهی می‌شویم و اسباب ضلالت و بدبختی خودمان را فراهم می‌کنیم. اگر تنها راهی که خدا معین کرده برای سعادت و خوشبختی ما این راه، راه مستقیم است، صراط مستقیم است. دین حق و تکالیف اوامر الهی و دستورات خدائی فقط راه سعادت است. انشاءالله امیدوارم شماها که می‌گوئید مبارک باشد یعنی خدا ما را موفق بدارد که آنچه خدا فرموده است، آنچه بما دستور داده است، امرش را انجام بدهیم و نواهیش را ترک کنیم.

اگر یک همچون توفیقی بفضل الهی بعنایت حق به ما عنایت بشود قطع داشته باشید که دارای خوشبختی و سعادت هم در دنیا هستید و هم در آخرت، هم کارهای دنیایان مطابق خیر و صلاحتان انجام می‌شود و هم در آخرت ناجی و دارای ورود به بهشت و تقرّب الهی هستید. از خدا می‌خواهم که انشاءالله خداوند یک همچون توفیقی به همتان عنایت کند و از حالا واقعاً درصدد برآید اینهایی که عرض می‌کنم من نمی‌گویم، اینهاییست که تمام پیغمبران بزرگوار، تمام اولیاء حق، تمام دانشمندان، تمام کسانی که آشنا بودند با سعادت، به ما دستور داده اند. الان میلیون‌ها سال گذشته، البته ابتدای خلقت عالم که معلوم نیست. در تمام دوره‌ها آن اشخاصی که مأموریت داشته‌اند یا از طرف حق یا از طرف خودشان از روی درک و عقل و فهم خودشان دستوراتی داده‌اند.

همه ایشان دستوراتشان این بوده که به دستورات الهی رفتار کنید. خدا می‌فرماید: **و من یؤمن بالله و یعمل عمل صالحاً من یؤمن بالله و الیوم الآخر...** کسی که ایمان به خدا بیاورد. ایمان بخدا عبارت از این نیست که ما فقط بگوئیم تنها خدائی هست، یگانه است، نه. ایمان بخدا اینست که ما قطع داشته باشیم در عالم مؤثری غیر از ذات حق نیست. هر عمل انجام بشود، این از طرف حق است. همانطور که وقتی در جسد خودتان این را ملاحظه کنید می‌بینید این جسد ما دارای چشم است، دارای گوش است، دارای قلب است، دارای اعضاء و جوارح ظاهری هستند، اما اینها اسباب‌اند نه اینکه اینها خودشان مؤثر باشند. چشم من می‌بیند ولی این خود این

وضعیت طبیعی چشم او نمی‌بیند آن روح است که در چشم می‌بیند. بهمین دلیل است که وقتی انسان مرد، این چشم همه اعضایش سرچایش است ولی نمی‌بیند، پس دیدنش از روح است.

گوش که می‌شنود. این خلقت خودگوش نیست، یا این دست من که حرکت می‌کند این حرکت دست به اراده روح است و الا چرا وقتی مردم این دست حرکت نمی‌کند، همینطور است این عوالم طبیعی، این عوالم طبیعی همه اسبابند. همه اسبابند برای اراده حق، تمام وضعیتی که در عالم واقع می‌شود همه‌اش به اراده حق است، بدلیل آنکه هر وقت این اراده حق، خدای نخواست از بین برود، دیگر این عالم، دیگر عالم نیست می‌شود. پس ایمان بخدا که می‌فرماید: **من یؤمن بالله** یعنی یقین داشته باشد که مؤثر در عالم خداست، غیر از خدا مؤثر نیست و **یعلم عمل صالحاً** ایمان به خدا بیاورد و عمل شایسته انجام بدهد یعنی همان دستوراتی که خداوند متعال امر کرده یا نهی کرده همان‌ها را اینها عمل شایسته است عمل صالح اینست یعنی اوامر الهی را انجام دهد این عمل صالح است.

و یؤمن بالیوم الآخر و عقیده هم داشته باشد که غیر از این دنیائی که ما در آن هستیم و خیال می‌کنیم که در این دنیا خوشیم یا ناخوشیم یا مریضیم یا سالمیم، یا فقیریم یا غنی همین است که هست اینطور نیست. وقتی که ما ایمان داشته باشیم که این دنیا با این صورتی که ما می‌بینیم در مقابل آن زندگی ابدی مثل قطره‌ای می‌ماند روی دریا. اگر کسی ایمان داشته باشد به روز آخر، یعنی روز قیامت این یقین را پیدا می‌کند که باید برای آن روز زاد و توشه تهیه کرد، زاد و توشه‌اش هم عمل صالح است. پس کسی که ایمان به خدا داشته باشد، عمل شایسته هم انجام بدهد، ایمان به روز آخرت هم داشته باشد، این هیچ وقت عملی که به ضرر او باشد و اسباب خسارت و شقاوت او باشد انجام نمی‌دهد، اگر این راه را ما گرفتیم این راه، راه سعادت است، این دارای تبریک است، تبریک که می‌گویند معنایش اینست یعنی خداوند يك همچون حالتی به شما بدهد که انشاءالله دارای سعادت و مبارك بودن دنیا و آخرت بشود.

من حالا برای همین دنیا تا يك نصایحی نوشته‌ام، این نصایح را داشته باشید، شاید این عرایضی که من الان می‌کنم شاید آخرین مذاکره من باشد، دیگر من توفیق اینکه سال دیگر يك همچون موقعی بتوانم بنشینم و با شما صحبت بکنم ندارم، این است که من چند تا یادداشت نوشته‌ام، این یادداشتها را همیشه داشته باشید، سعادت دنیا و آخرت دارید: اولاً بدانید که خداوند به شما نعمت‌های بیشماری داده که این نعمتها را رایگان بشما داده، ما مستحق نبودیم، این نعمتهائی را که خداوند به ما عنایت کرده رایگان داده، همان وقتی که حیات را در شکم مادر به ما داد ما مگر استعداد داشتیم؟ ما استعداد نداشتیم، خدا رایگان به ما روح داد، از ما رایگان نگهداری کرد. ما را در قلب خودش تا اینکه رسیدیم. تا اینکه بعد وقتی که در شکم مادر بودیم چشم ما نمی‌دید، محتاج به دیدن نبودیم، محتاج به شنیدن نبودیم، ولی وقتی که ما به محض اینکه وارد این دنیا شدیم خدا رایگان به ما نور چشم داد. به ما رایگان شنوایی گوش داد.

به ما رایگان صدا داد که فوری تا وارد شدیم گریه کردیم. تمام این نعمتها همه نعمت‌های حیات داد، ایمان داد، همه این نعمت‌ها را خدا بدون اینکه ما استحقاق داشته باشیم رایگان بما داد پس باید قدر اینها را بدانیم و شکرکنیم، شکر نعمت‌های الهی به این نیست که فقط بگوئیم الحمدلله، شکرالله، شکر نعمت‌های الهی اینست که هر نعمتی را مطابق دستوری که خدا مرحمت کرده خدا امر کرده مطابق او این نعمت را بکار بریم آن شکر است و الا گفتن الحمدلله و شکرالله، ولی برخلاف دستورات آن نعمت را انجام دهیم این شکر نیست، باید شکر کنیم یعنی هر نعمتی را که خدا بما عنایت کرده در محل خودش صرف کنیم، چشم ما را آن طوری که گفته در

بینایش استفاده کنیم، گوشمان را همانطور، مالمان را مطابق دستورات الهی رفتار کنیم، سایر نعم الهی را اگر ما در آن نعمت‌های الهی رفتار کردیم یقین داشته باشیم که روز بروز نعمت‌مان زیاد می‌شود.

خدا می‌فرماید: **لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ** یعنی اگر شما شکر کردید و نعمت‌های خدائی را در محل خودش صرف کردید من زیاد می‌کنم و آن وقت دنبالش می‌فرماید **وَلَا تَكْفُرْتُمْ** اگر کفران کردید و آن نعمت‌های الهی را برخلاف دستورات الهی رفتار کردید. **وَأَنْ كَفَرْتُمْ أِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** می‌فرماید عذاب من شدید است. کفران موجب عذاب‌ها است. این بلاهائی که به ما نازل می‌شود، این ناراحتی‌هائی که بما وارد می‌شود اینها اینها در اثر کفران نعمت الهی است. اگر ما عموماً دارای شکر الهی نعمت‌ها را در محل خودش صرف کنیم هیچ وقت خداوند، خداوند در قرآن می‌فرماید ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم در صورتی که شکر کنند.

شکر کنند یعنی چه؟ یعنی نعمت‌های الهی را در محل خودش صرف کنند. پس اگر ما بخواهیم نعمت‌هائی که خدا بما داده زیاد شود بدانیم که باید شکر کنیم و هر نعمتی را در محل خودش مصرف کنیم والا اگر شکر نکنیم دچار عذاب می‌شویم خدا می‌فرماید **لَا تَكْفُرْتُمْ** اگر کفران کردید عذاب من شدید است این یکی.

یکی دیگر که اسباب سعادت دنیوی شما است و سعادت آخرت هم اینست، هیچوقت خود خواه نباشید، همیشه در فکر خودتان نباشید، خودخواه بودن که انسان همه‌اش بفکر خودش باشد، در فکر آسایش خودش باشد، در فکر راحتی خودش باشد، این بزرگترین راهی است برای سد سعادت و انسان باید که خودخواه و خودپسند نباشد و همیشه دیگران را بر خودش برتر و بهتر بداند. اگر ما دیگران را بر خودمان برتر دانستیم هیچوقت تکبر پیدا نمی‌کنیم، هیچ وقت اذیت بدیگران نخواهیم کرد. هیچوقت دیگران را کوچک نمی‌شماریم ولی اگر خودخواه شدیم، خودپسند شدیم، البته به دیگران هیچ اعتنائی نداریم، اگر خود خواه نبودیم و خودپسند نبودیم دیگران را بر خودمان ترجیح دهیم، آنها هم ما را بر خودشان ترجیح می‌دهند. عمل مشترك است، متقابل است. هر عمل که انسان نسبت به دیگری بکند عمل متقابلش این است که دیگری هم به انسان همان عمل را بکند، اینهم یکی.

یکی شما در يك موقعی الآن زندگی می‌کنید که به امور مادی و دنیوی متوجه است، همه در فکر امور مادی هستند، خانه تجمل پیدا بکند، ماشین تهیه بکنیم، عمارتمان را وسیعتر بکنیم، زندگیمان را توسعه بدهیم، همه‌اش امور دنیوی است و از امور دینی و اخلاقی بکلی فراموش کردیم، هیچ در فکر این نیستیم که امور دینیمان را اصلاح کنیم، امور دینیمان را تکمیل کنیم، اخلاق حسنه را پیدا کنیم، اخلاق ذمیمه‌ای که در ما حتماً هست، آن اخلاق ذمیمه را از دست بدهیم، این هیچ وقت دارای بدبختی و شقاوت نخواهیم بود.

در عین اینکه در صدد نیست. هیچ وقت خدا نفرموده شما در صدد امور دنیویتان نباشید. تلاش نکنید، البته در امور دنیوی هم باید تلاش کرد، باید در امور زندگی هم مشغول بود ولی از خدا غفلت نکنیم، بدانید در هر امری در حضور خدااید، در ملك خدا. در حضور خدا، مخالف اوامرش را بکنیم! چقدر خجالت آور است که يك بنده در مقابل مولای خودش در خانه مولای خودش با نعمت مولای خودش، بنا کند مخالفت کردن با مولایش. این نحو را دارد که ما باید در هر حال خدا را حاضر و ناظر بدانیم، بدانیم هر عملی از ما انجام می‌شود خدا می‌بیند، هر خیالی که در ما خطور می‌کند، خدا عالم است **سَرُّوَالْخَفَايَا** هست، اگر ما در هر امری خدا را حاضر و ناظر بدانیم هیچ وقت در انجام وظایف دینیمان مسامحه نمی‌کنیم و بدانید که اگر يك همچنین حالتی برای انسان پیدا شد که خدا را در هر حال حاضر و ناظر دانست. حکماً دارای سعادت هست. هم دنیا می‌شود و هم آخرت. این هم یکی.

یکی اینکه در زندگانی همیشه بطور اعتدال باشید نه زیاده روی کنید نه سخت گیری، در هر امری بزرگترین راه خوشبختی و آسایش، اعتدال است که نه زیاده روی در زندگی بکند نه سختگیری بکند نه افراط بکند (افراط یعنی زیاده روی) نه تفریط بکند، اعتدال یکی از صفات بزرگ است که باعث راحتی و آسایش این دنیا است. این همه یکی.

دیگر اینکه همیشه در زندگانی به بالاتر از خودتان نگاه نکنید که فلان مثلاً قصرش دارای چند طبقه است یا زندگانش چقدر وسعت دارد یا درجه مقامش دارای فلان مقام است، همیشه نگاه به زیر دست خودتان بکنید تا شاکر باشید. ببینید الآن اگر شما يك خانه دارید نگاه کنید به آن که خانه ندارد، آن وقت شاکر می شوید، می گوئید الحمدلله من خانه دارم. اینست که يك نفری در مثنوی این حکایت را نقل می کند: يك نفری کفش نداشت، پابرهنه بود، هوا هم سرد بود، برف هم آمده بود، می گفت خدایا من چرا باید يك پاپوشی، يك کفشی نداشته باشم که توی این برف باید با پای برهنه توی این برف بشوم، آمد بیرون دید یکی پا ندارد، آن وقت شکر کرد، گفت الحمدلله من پا دارم حالا پاپوش ندارم پا دارم. این شاکر شد.

وقتی انسان به زیر دست خودش نگاه کرد همین شاکر است ولی وقتی به بالادستش نگاه کرد همیشه ناراحت است که چرا من فلان چیز را ندارم. چرا من فرض کنید اتومبیل کادیلاک ندارم! نداشته باش، همین يك چیز داشته باش که سوار بشوی شاکر می شوی. همیشه در امور اگر انسان به بالادست خودش نگاه نکند و به زیر دست خودش همیشه نگاه بکند همیشه شاکر است.

یکی هم اینکه واقعاً باید از خداوند بخواهید که به مقدرات الهی که مقدر است برای ما راضی باشید نه اینکه شکایت کنید در زندگانی خودمان که ما فلان چیز را نداریم، اگر به مقدرات الهی راضی بودیم هر پیشامدی که برای ما بشود ما راضی هستیم یعنی یقین می کنیم این پیشامدی که برای ما شده است از راه خیر و صلاح است. از ناحیه حق هیچ وقت چیزی که برخلاف خیر و صلاح ما باشد نیست. نظیر عنایت و فیوضات الهی مثل این آفتاب است. این آفتاب به همه موجوداتی که در این عالم هست افاضه فیض می کند، نور می دهد، حرارت می دهد، منتها يك زمینی دارای استعداد است همین زمین دارای گل می شود دارای بشر می شود استفاده از باران می کند، استفاده از نور آفتاب می کند و يك زمین دیگر نه خالی است مثل تپه های خشک. این هم مگر آفتاب به اینها نمی تابد، مگر باران بر اینها نمی بارد ولی خشک اند، برای چه؟ برای اینکه اینها استعداد ندارند. ما بشرها هم همین حال را داریم افاضه حق به همه ما می شود بالسویه. ممکن نیست افاضه نشود منتهی بعضی استعداد دارند یعنی از افاضه فیض مستفیض می شوند، بعضی ها نه مستفیض نمی شود والا به مقدرات الهی همیشه باید راضی بود.

بعلاوه این را باید بدانیم که شخصیت انسان به لباس جدید، لباس اطو زده، کفش برق زده، عرض می کنم اینها نیست. احترام و شخصیت انسان به مودب بودن و با مردم با احترام و نیکی رفتار کردن است. دستگیری از دیگران کردن، کمک کردن به بیچارگان، اینهاست که باعث احترام انسان می شود. والا مثلاً اگر ما هر لباسی قمیتی بپوشیم ولی این صفات را نداشته باشیم مثل اینست که يك عروسکی را بهترین لباس را باو بپوشانند، خوب، این لباس را هم پوشید اما احترام ندارد. احترام انسان به لباس نیست. احترام انسان به ادب است که همیشه با دیگران با نهایت احترام نسبت به دیگران نگاه کند.

یکی هم خواهش می کنم از همه شماها که بعد از مردن من، من را فراموش نکنید، من دارای بارهای گناه هستم که محتاجم به اینکه شماها بعد از مردن من، من را فراموش نکنید. پدر و مادر بعد از مردن فقط انتظارشان از اولادشان است که اولادشان يك عمل نیکی انجام بدهد که خداوند بواسطه عمل نیک آن اولاد رفع آن ناراحتی،

آن سختی، یا آن خدای نخواستہ عذابی که دارد این تخفیف پیدا کند. من انشاءالله انتظار دارم که بعد از مردن من، مرا فراموش نکنید، استفاده برایم بکنید شفاعت کنید در دربار الهی که خداوند مرا با فضل خودش به فضل خودش رفتار کند نه با عدلش، اگر با عدلش بخواهد رفتار کند روزگار من خیلی واقعاً سیاه است. خداوند انشاءالله برای همه‌تان خوش بخواهد، انشاءالله مبارک باشد به همین معنایی که عرض کردم.

حلول ۱۳۶۲

یا مقلب القلوب و الابصار، ...

خداوندا بحق مقربان درگاہت قسمت می‌دهیم که توفیق بندگی و اطاعت بما عنایت فرما- خداوندا! بمقربان درگاہت دین ما را ثابت قرار بده- خداوندا بحق محمد و آل محمد این انقلابات را بفضل و کرم خودت برطرف فرما- خداوندا بمقربان درگاہت قسمت می‌دهیم آتش جنگ را خاموش فرما- خداوندا بمقربان درگاہت قسمت می‌دهیم اسباب راحتی خلق را فراهم فرما- خداوندا بحق محمد و آل محمد مرضای ما را شفا عنایت فرما- خداوندا بمقربان درگاہت قسمت می‌دهیم اموات ما را رحمت فرما- خداوندا بحق محمد و آل محمد خانم من و مادر بچه‌ها را که همیشه در اجتماعات بودند امشب مشمول رحمت و غفران خودت قرار بده و انوار رحمت خودت را در این موقع شامل حال او بفرما- خداوندا بحق محمد و آل محمد گرفتاریهای مردم را رفع فرما- خداوندا بحق محمد و آل محمد این وضعیت کنونی را که باعث ناراحتی همه خلق و همه مردم است برطرف فرما- و برای عموم مردم چه ایرانی و چه غیرایرانی اسباب راحتی و آسایش فراهم فرما.

-عید نوروز يك امر مستند به سند صحیحی نیست، عید نوروز يك امر قراردادی است، یعنی این ساعت با ساعت‌های دیگر تفاوتی ندارد. يك ساعت قراردادی است غیر از اینکه مذهب اسلام ازهر پیش آمدی استفاده مذهبی کرده، برای اینکه همه اوقات انسان از خدا غفلت نکند در هر قضیه‌ای در هر پیش آمدی استفاده مذهبی کرده، فرموده در همین موقع هم که بر حسب سنت می‌گویند اول سال است در صورتی که این قراردادی است و الا اول سال خیلی مختلف بوده در همین اسلام هم اول، سال جلالی بوده، اول، سال یزدانی بوده، اول، سال ایرانی بوده. فرق داشته، فرق نمی‌کند نهایت اینست که مذهب اسلام هم همانطوری که انگلیسیها در هر قضیه‌ای که پیش آید استفاده سیاسی می‌کنند، مذهب اسلام هم در هر قضیه و پیش آمدی استفاده مذهبی کرده مثلاً خسوف و کسوف يك مسئله طبیعی است يك امر خارق عادت نیست که در يك موقع معینی زمین فاصله می‌شود میانه خورشید و ماه، می‌شود خسوف، یا يك موقعی ماه واسطه می‌شود میان زمین و خورشید، می‌شود کسوف. امر طبیعی است. بر اثر جریان طبیعت این حالت اتفاق می‌افتد. منتهی مذهب اسلام از همین قضیه استفاده کرده و تکالیفی برای انسان قرارداد کرده برای مسلمان، که از همین موقع باز هم متوجه ذات حق بشود نه اینکه متوجه باین امر حادث کنونی واقع شود، یا مثلاً زلزله است، زلزله، البته در موقع زلزله مردم همه متوحش‌اند، خداوند نخواستہ که اینها همه توجهشان همان امر حادثی باشد که باعث نگرانی آنها شده، توجه داده که در این موقع هم متوجه ذات حق باشید و نماز آیات بخوانید یا امور دیگر، همه امورات، نهایت مذهب اسلام مذهبی است که در تمام اوقات خواسته است که مسلمانان غفلت از حق نکنند مذاهب دیگر را وقتی دقت بکنیم می‌بینیم اینها هر کدامشان يك موقع معینی مراسم مذهبی‌شان را انجام می‌دهند مثلاً یهود روز شنبه را موقع مراسم مذهبی قرار می‌دهد و مسیحیان روز یکشنبه را، سایرین، سایر اوقات دیگر مشغول امور دنیوی هستند و متوجه امور مذهبی نیستند

ولی مذهب اسلام طوری خواسته در همه اوقات انسان متوجه حق باشد که در هر روزی هم پنج مرتبه واجب کرده که انسان مراسم مذهبی بجا بیاورد، برای اینکه غفلت از ذات حق تعالی نکرده باشد.

مذهبی است، مذهب توحید است یعنی انسان باید امور دنیوی را فرع امور اخروی قرار داده اصل مقصود و غرض امور اخروی باشد و توجه به حق باشد، در همه امورش توکل بحق تعالی داشته باشد، ولی البته برای اینکه این امور زندگانش هم اداره شود یک اوقاتی هم مشغول امور دنیوی بشود ولی در عین حال طوری نباشد که غفلت بکند از حق تعالی. غرض مذهب اسلام اینست دنیا در واقع مثل یک کاروانسرائی است یا مثل یک مهمانخانه یا هتلی است که ما به این مهمانخانه یا هتل وارد شده‌ایم، وقتی مسافر وارد یک هتلی می‌شود یک اطاقی معین می‌کند صاحب هتل، که در آن اطاق سکونت کند، در آن اطاق یک روز یا دو روز یا ده روز در آن اطاق سکونت دارد. بعد این می‌رود یک مسافر دیگری که آمد آن وقت می‌آید در آن اطاق، این دنیا هم همین حال را دارد مهمانخانه خداست، صاحب این مهمانخانه خداست، خدا در این مهمانخانه یک جاهای معینی برای هر کدام معین کرده است، فرموده این جای شما است، این جا باشید و از نعم و پذیرائی منعم استفاده کنید بعد هم اینجا را تخلیه کنید که بدهم بدیگری، بنابراین بامور دنیوی نباید بنظر ثابت نگاه کرد، بعاریت، بعاریت حتی آن نعمی را که خداوند بخود بشر، هم بخود انسان، آنکه مال امور خارجی است نعمی را که بخود انسان خدا عنایت کرده، همه‌اش عاریت است، این نوری که در چشم است این عاریه است، مال خود چشم نیست، چشم که این عضلات و شبکه‌ها باشد، اینها باشد، اینها خودش نور ندارد، این نوری که چشم دارد این از طرف حق است، این شوائی که گوش دارد این عاریه است، این از طرف حق است، این عقلی که خدا بما عنایت کرده از طرف حق است، این جریانی که در داخل و خارج بدن انسان است همه‌اش عاریه است هیچ کدام را مالک نیستیم، اگر مالک بودیم که باید بعد از مردن هم با خود ببریم و وقتی خدا اینها را گرفت می‌بینیم که همین که دارای این آثار بود دیگر این آثار را ندارد این برای چیست این برای اینست که خداوند در این مجسمه‌ای که خودش تهیه کرده یک عاریه‌هایی، یک نعمی، یک تفضلاتی فرموده و بعد از این تفضلات آنها را می‌گیرد که می‌فرماید: **الروح و الجسمان فینا امانته** روح و بدن در ما یک امانتی است **ولا بد یوم ترد امانت** لابد یک روزی این امانتی را که بما داده پس می‌گیرد، مالی را که داده و بما عنایت کرده امانت است مال ما نیست اگر مال ما بود که بایستی وقتی می‌میریم ببریم، مردیم باید ببریم دنبلمان، این اولاد و عزت و قدرت و این چیزها، همه امور دنیوی. تمام اینها عاریه است.

آنها امانت است یک روز هم این امانت را خدا از ما می‌گیرد. پس از خدا بخواهیم که خداوند ما را متوجه کند که در این امور دنیوی علاقه مند نشویم، بطور عاریه به آنها نگاه کنیم، البته تا وقتی این امانت در دست ما است باید نهایت دقت بکنیم که این امانتی را که خدا بما عنایت کرده این امانت را مطابق دستور خود او بجا بیاوریم، مالی را که خدا مانت بما داده مطابق دستوری که خودش امر کرده انجام دهیم، این عمری که بما عنایت کرده امانت است، این عمر خودمان را مطابق همان دستورات الهی رفتار کنیم، اگر انسان متوجه باشد که این امور همه از طرف حق است، مثل اینست، مثل آن مثل این لامپ چراغ است، این لامپ نورش از طرف آن کارخانه برق است، بمحض آنکه آن کارخانه جلویش را گرفت دیگر این روشن نیست، این نفسی که ما می‌زنیم این نفس آن بآن افاضه حق است، به محض اینکه خداوند جلوی این را گرفت چیزی دیگر.

یا سایر امور متعلقه به بدن ما است یا متعلق به امور مادی است، تمام اینها امانت است و باید ما بنظر امانت به آنها نگاه کنیم نه بطور مالکیت، مالکیت منحصر به ذات حق تعالی ان الله وارث کل شیء خدا است که مالک همه است. یعنی همه چیزها بر می‌گردد به ذات حق تعالی و سایر امور همه‌اش اینست و چقدر واقعاً سفاهت و

دیوانگی است که انسان به اموری که برای او باقی نمی‌ماند عمرش را صرف همین اموری بکند که برای او باقی نمی‌ماند، مثلاً همانطوری که گفتم ما مثل اینکه وارد یک مهمانخانه‌ای شده و یک اطاقی بما داده‌اند که در این اطاق زندگانی کنیم آن وقت همین دو روز یا سه روز یا ده روزی که در آن هستیم درصدد برنیائیم که این اطاق را زینت کنیم و رنگ کنیم. تو که توی این اطاق نمی‌مانی چند روزی هستی بعد می‌روی دیگر علاقه به اینکه این اطاق چطور باشد، رنگ بشود، فرشش چطور باشد دیگر اینها که دیوانگی است.

هیچ، امور دنیا هم همین حال را دارد، وقتی که بنا شد ما اموری که دارد و برای ما باقی نمی‌ماند و از ما گرفته بشود بنابراین ما برای چه علاقه بآن امور پیدا کنیم. حضرت امیر می‌فرماید: **کن لدنیا کانک تعیش ابدًا وکن لآخرت کانک تموت قدا** یعنی برای امور دنیاتان طوری باشید مثل اینکه همیشه در دنیا هستید، این مقصود این نیست که وضعیت زندگانیتان را طوری بکنید که برای همیشه باشد. نه این معنایش اینست که همانطور که یک امری را شما می‌توانید در یک مدتی انجام دهید دیگر دقت ندارید که همین الان انجام دهید، می‌گوئید وقت دارم من، امروز نکردم، فردا نشد، پس فردا امور دنیا این طور باید باشد، ولی در امور آخرتی **کانک تموت قدا** باید طوری بشود که انسان همیشه بگوید شاید یک ساعت دیگر من مردم همانطور که اگر فکر بکند یک ساعت دگر مردم خودش را حاضر می‌کند، مهیا می‌کند برای مردن، البته این طور باشد البته کسی که اطمینان نداشته باشد یکساعت دیگر زنده است یا زنده نیست یا امروز زنده است یا زنده نیست، این البته این همه اش سعی دارد که اسباب آسایش آن یک ساعت بعدش را انجام دهد، بنابراین از خدا می‌خواهیم که خداوند انشاءالله ما را موفق بدارد که اولاً علاقه به امور دنیوی نداشته باشیم و ثانیاً ما را متوجه ذات خودش بکند که در انجام اوامر و نواهی حق سعی باشیم، کوشا باشیم، همیشه در نظر داشته باشیم که اینکه برای ماست و باعث سعادت و باعث خیر دنیا و آخرت است انجام اوامر و نواهی الهی است، اوامر و نواهی الهی چیزی نیست که مربوط بذات حق تعالی باشد، همه این اوامر و نواهی برای سعادت دنیا و آخرت ما است، از خدا می‌خواهیم که انشاءالله ما را موفق بدارد که در امور مذهبیمان به توفیق حق و عنایت و تفضل حق در انجام اوکوشا باشیم و شکر هم می‌کنیم که الحمدلله با اینکه من واقعاً حتی سال گذشته در این موقع هیچ اطمینانی به اینکه من دیگر در این سال آتیه زنده بمانم نداشتم ولی الحمدلله خدا را شکر می‌کنم که مرا باقی گذاشت و در یک همچون اول سالی باز با اولاد خودم و بستگان خودم همه را بسلامت می‌بینم و آنهائی هم که خدا نخواست یا ناراحتند یا کسالت دارند یا مرض دارند یا گرفتاری دارند از خدا می‌خواهم که خداوند انشاءالله هم کسالت و مرضشان را رفع کند و هم گرفتاریشان را رفع کند، هم وسعت و گشایش و راحت و آسایش به آنها عنایت کند.

ماده تاریخ و رثاهای سروده شده

آقای مهدی سنبل کار (عرشی) سروده‌اند

آنکه درحسن خلق یکتا بود
عالم و فاضل و توانا بود
سید و مقتدا و آقا بود
درب دولت سرای او و او بود
آنکه فارغ ز حب دنیا بود
دوم فرودین چو بر پا بود
آنکه مهرش بقلب ما جا بود
سال فوتش که مقصد ما بود
«عاشق قرب حق تعالی بود»

شیخ روشن ضمیر ثابت علی
در علوم شریعت و عرفان
هبة الله جذبی او را نام
روز و شب از برای اهل نیاز
در نمود سالگی ز دنیا رفت
الف و سیصد فزون به شصت و چهار
روح پاکش برون شد از پیکر
خواستم تا به هجری قمری
یکی آمد به جمع و گفت که او

۱۴۰۴+۱=۱۴۰۵

آقای انسی سروده‌اند

زگلشن معرفت لاله عذاری بیاد
بکوی حق بنده وار روی ارادت نهاد
صداقت بوذری ثبات سلمان راد
درکفش از فرّ و شأن خاتم حب الوداد
که باب روشندلی بروی جانها گشاد
بود بر اهل طلب محضر رشد و رشاد
که با سیاقی نکو داد معانی بداد
بر طریق وفا بگوهر پاک زاد
در حرم قدس زد خیمه رب العباد
از این جهان جاودان بدولت اعتماد
زدار بی اعتبار چون هبة الله شاد
جذبی آگاه دل نور علی نور باد

دوباره گلچین دهر بچنگ بیداد داد
جهان عزّ و وقار که عمری از افتخار
بشد ز کف گوهری که داشت از ذیفری
قدوة صاحب‌دلان که داد پیر زمان
یگانه شیخ جلی حضرت ثابتعلی
سید عالی نسب که درگهش روز و شب
مشیر دربار هو مشاور نیکخو
زننده دلی کز صفا برد پپای رضا
هادی راه احد که با صفات صمد
ز فیض تابنده جان برد بجانان عیان
ز شوق دیدار یار برفت مجذوب وار
از پی تاریخ او خامه انسی نگاشت

آقای مهندس نصرت اله اربابی (موفق سروده‌اند)

بجانان داد جان بر طبق دلخواه
جلیل القدر، سید هبة الله
همانندش نیاید طاب مشواه
که بود او در هدایت مرد این راه
پپا، قطب زمان رضا علیشاه
بود داغ فراقش سخت جانکاه
به بیست و نه ج ۲ پسین گاه

جناب جذبی آن شیخ دل آگاه
لقب ثابتعلی، نام شریفش
خلیق و عارف و عالم، نکوکار
سعادت بین وفا شد فیض رحمت
نمازش خواند و بر بالین گورش
به اهل فقر و فرزندان و اقوام
وفاتش در هزار و چار صد و پنج

«همی بارد بجذبی نور صالح»

موفق گفست تاریخش عفا الله

آقای محمد علی طاهریا سروده‌اند

عارف آگاه دل ثابت علی
بودش از صالح عیثه این لقب
حاج سید هبة الله نام او
این سید هاشم و اجداد او
اصفهان بود و در عهد شباب
در جوانی راهیابی شد به فقر
در سلوک خویشتن ثابت قدم
بود در معنی و صورت کار او
مهر و لطف و رحمت او بی حساب
چونکه یکسال و نود شد عمر او
این تن خاکی بخاک افکند و شد
تا بکوی حضرتش پرواز کرد
سال و ماه و برج و روز رحلتش
چون گذشت از هجری شمسی بدهر
عصر روز جمعه هنگام غروب
منطبق با غره ماه رجب

مظهر ایمان و علم و افتخار
وز وصی آن شهه والا تبار
شهرتش جذبی و شیخی با وقار
عارفان و عالمان نامدار
ز اصفهان شد سوی تهران رهسپار
خدمت شاهی که دارد ذوالفقار
در ره حق همچو کوهی استوار
طالبان علم را آموزگار
دستگیر طالبان بیشمار
اذن رفتن خواست از پروردگار
روح پاکش سوی حق مجذوب وار
زین سرای فانی بی اعتبار
بر زبان «طاهر» آمد آشکار
یک هزار و سیصد و شصت و چهار
دوم نوروز و آغاز بهار
سال پنج و چار و صد بعد از هزار

آقای سید علی زاهد زاهدانی سروده‌اند

از جهان رفت عارفی آگاه
هبة الله جذبی آن سرور
سرور و مقتدای اهل قلوب
گشت مرشد بامر قطب زمان
ناشر دین احمد مرسل
پیرو مرتضی شه ابرار
رهرو و رهنما و رهبر دین
بود در امر دین خبیر و بصیر
سیصد و شصت و چار بعد هزار
چون شنید ارجعی ز ربّ جلیل
دوستان از فراق او غمناک
گشت با اولیاء حق محشور
رحمت حق بروح پاکش باد
جمله بازمان دگانش را
بار الها باسم اعظم تو
به حسن سبط اکبر حیدر

که غم دوریش بود جانکاه
بود از نسل پاک پیغمبر
نزد حق بُد مقرب و محبوب
صالح المؤمنین شه دو جهان
متشرع بعلم بود و عمل
متوسل بذیل هشت و چهار
همره و پیشوای اهل یقین
یافت ثابتهی لقب از پیر
دوم فرودین بفصل بهار
گفت لبیک و کرد عزم رحیل
او شد از خاک سوی عالم پاک
راحت از رنج این سرای غرور
همت پیر، زاد راهش باد
اجر صبر ای خدا عطا فرما
به محمد ص رسول اکرم تو
به حسین شهید دین پرور

بر همه اوصیای بعد حسین
شه ماتندرسست و پاینده
دوستانش قرین شادی باد
زاهد زاهدانی این اشعار

آقای عباس نعمت الهی (پروین) سروده‌اند

ز هر رنج و سختی که بیند بشر
ز آل محمد ص شه کائنات
برومند سروری ز پا افتاد
دریغاشد از دست ما گوهری
بود مادر دهر ازین پس عقیم
ز گلزار معنی گلی شد برون
برون شد ز کف حجّت شرع و دین
باحکام شرع مبین عاملی
برفت از جهان بی بدل عارفی
خردمند استادی آموزگار
شد از لطف پیران روشن ضمیر
ملقب چو او شد بشابتعلی
در رحمت، او بر خلائق گشود
عنایت به مظلوم و غمدیده داشت
ز بس آن موحد خوش اخلاق بود
کجا وصف آن شیخ نیکو سیر
هماناکه آن شیخ عالی مقام
زهجران و فقیدان آن نازنین
جهانی فضیلت سفر کرده است
بسوک وی از دیده‌ها خون چکید
نه بینی دلی را که خرم بود
چو قلب جهان را بود ماتی
نه پروین تنها در این غم گداخت
چو نوشیده بود او شراب طهور
چو از نور حق این همه فیض یافت
نه پای کسی عاقبت سر سپرد
چه فیضی از این به که ثابتهلی
سعادت نگرکان هدایت شعار
شد او میهمان در بهشت برین
خدایا ز فقیدان شیخ طریق

حافظ شرع سرور کونین
مهر رویش همیشه تابنده
به محمد ص و آلش الامجد
بهر تکریم دوست کرد نثار

فراق عزیزان بود سخت تر
ز نسل علی قطب یزدان صفات
کز آن لریزه بر جان ما افتاد
که افزون بهاتر بد از کشوری
که زاید چنوبیکه در ی یتیم
که دلها شد از ماتمش غرق خون
بهشتی سرشتی ز اهل یقین
در آداب فقر و فنا کاملی
به اسرار حق محرم و واقفی
برون شد از این دار بی اعتبار
به سلك طریقت عدیم النظر
شد از چهره اش نور حق منجلی
بسی را بحق او هدایت نمود
هزاران صفات پسندیده داشت
بدو خویش و بیگانه مشتاق بود
میسر شود اندرین مختصر
به نشر حقایق نمود اهتمام
شدند اهل دل جمله اندوهگین
که ما را به غم غوطه ور کرده است
که کس آنچنان غمگساری ندید
که صاحب عزا قطب عالم بود
نشیند بسوک و عزا عالمی
که در ماتمش اهل عالم گداخت
ز دست عطا بخش پر فیض نور
دگر ره سوی نور یزدان شتافت
که از دست او باده ناب خورد
بود خاکپای دو قطب و ولی
به رحمت قرین با وفا گشت یار
سر سفره صالح المؤمنین
گر عالم فرو شد به حزنی عمیق

تو قطب زمان را نگهدار باش
رسان بر ضمیر منیرش مدد
الهی بود خرم و شادمان
بود سایه اش تا ابد مستدام
خجل باشم از اولیاء خدا

ورا هر نفس یاور و یار باش
مدهای بیش از حساب و عدد
پناه خلایق بزرگ زمان
به حق نبی و وصی و السلام
که حقاً نشد حق مطلب ادا

آقای سید علی یاسینی (بیدار) سروده‌اند

ح حیران نشسته جان و غمین در عزای او
ض ضجه زنند و سوزش دل را بیان کنند
ر ریزند خون دل همه از چشم در عزا
ت تفتیده جان و سوخته دل اهل معرفت
ث ثبت آمده بدفتر ایمان و عشق و دین
ا ایقان و اعتقاد بوحدت بهم رسانند
ب باقی بماند او به دوام و بقای حق
ت تا فکر و ذکر پرده پندار بر درد
ع علم و عمل نصیب شود رهنمون یقین
ل لبریز عشق بود و شاهد حق در تمام حال
ی ینوع فیض و رحمت حق بود بی دریغ
ج جد بلیغ داشت در احیای امر دین
ن نور خدا به چهره او جلوه می نمود
ا از لطف او سعادت جاوید یافته
ب باب ولایت علوی بود و مستجاب
ح حاجات سالکان همه از لطف او روا
ا او سید جلیل بُد و شیخ معتمد
ج جذب قلوب کرد همی در طریق حق
س سر جهان و راز نهان جهانیان
ی یاری نمود مذهب و دین را بقول و فعل
د دامان لطف حق بُد دست توسنش
ه هجران و رحلتش زده آتش بجان ما
ب برهان دین و آیت ایمان دلیل عشق
ت تابنده بود جان و دل او به نور حق
ا اوصاف او بوصف نمی آید ای دریغ
ل لوح وجود سینه سینای آن عزیز
ه هرگز نبود غافل از احوال هر مرید
ج جانانه مرشدی که در ارشاد طالبان
ذ ذوالفضل و ذوالعنایت و ذوالجود و ذوالکرم

در ماتم است دل ز غم جان گزای او
صدیق دوستان همه بهر وفای او
شیون بپا و ناله کنند از برای او
شوریده حال و نوحه کنان در ثنای او
آداب رهنمائی و وصف صفای او
هرکس بلا بگفت به صوت صلاهی او
اعمی دل آنکه کرد تصور فنای او
باید مدد گرفت هم از رینای او
دل آرزو کند که رود در قفای او
شایسته بود تا که شود جان فدای او
درمان درد عشق خدا بد دوای او
پیمود راه حق فرس تیز پای او
آرام بخشش دل سخن جان فضای او
آزاد آنکه رفت بزیر لوی او
بر درگه خدای تعالی دعای او
می بود چاره ساز همه لطفهای او
رهبر به خلق بود و خدا رهنمای او
با سیره محمد و آل عبای او
معلوم بود در برکشف الغطای او
در این طریق یاور او بُد خدای او
مرضی اولیای خدا بُد رضای او
دل سوگوارگشته و جان در عزای او
سیر و سلوک یک جهت بی ریای او
روشن ز نور حق همه جا فکر و رای او
آن مجمع صفات و رخ حق نمای او
چون عشق پیر شد همه جا مدعای او
مأمن بدی برای محبان سرای او
شامل شدی عنایت بی انتهای او
بخشنده بود بر همه دست رسای او

ب بیدخت بُد بهشت برینش در این جهان
ی یاسین صفات و رحمت العالمین بدی
اکنون فراز زهره و افلاک جای او
بیدار ماند تا که رسد بر بقای او

مقاله‌ای که در مجلس ختم جناب آقای سید هبة الله جذبی (ثابتعلی) در شیراز قرائت گردید. یا آیه‌ها الإنسانُ اِنَّكَ كَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيه.

ای انسان تو سخت کوشائی بسوی پروردگارت کوشیدنی پس با او دیدار خواهی کرد.

آنانکه ره عشق گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه

عصر جمعه دوم فروردین ماه ۶۴ برابر با ۲۹ جمادی الثانی سال ۱۴۰۵ شخصیتی بارز. عالمی مجاهد، عارفی وارسته. شیخی بزرگوار. نویسنده‌ای با ذوق. محقق‌ی دانشمند و بالاخره عاشقی بی‌قرار در زمره صدیقین و شهداء و صالحین بنام نامی «حضرت حاج سید هبة الله جذبی» ندای ارجعی از جانب محبوب خود شنید و با بال و پر آسمانی بسوی معشوق پرواز و در (مقعد صدق عند ملوک مقتدر) برای همیشه آرام گرفت.

جوی دید و کوزه اندر آب ریخت جوی دید و کوزه اندر آب ریخت
آب کوزه چون در آب جو شود آب کوزه چون در آب جو شود
اقتلونی اقتلونی یا ثقیات اقتلونی اقتلونی یا ثقیات

آری چه خوش فرمود عارف بزرگوار منصور حلاج: از محب راه آن پسندیده باشد که هستی او از راه دوستی و محبت در راه دوست متلاشی شود.

جنابش بحقیقت عاشق خدا بود، می‌سوخت و مجلس دوستان خدا را گرمی و حرارت خاص می‌بخشید، شمع جمع بود، محضر پر فیض حالتی از شور عشق و جذبه در انسان ایجاد می‌کرد.

در دلش اقیانوسی از عشق و علم و فضیلت موج می‌زد، سخنان پر مغز او تا اعماق دلها می‌نشست در دنیا بود ولی با دنیا داران نبود، از باده محبت بی‌دریغ او همیشه کام همه دوستان و محبان شیرین بود و برآستی انسان و انسان ساز بود.

تا وقتی قدرت بدنی داشت در مدارس تهران با تعلیم و تربیت ابناء نوع، خود را مشغول می‌داشت، آنگاه که به سن بازنشستگی پا نهاد از راهنمایی و ارشاد هموعان آنی فارغ نه نشست. روزها به کار و عبادت و شبها به اطاعت و شب زنده‌داری و راز و نیاز با محبوب گذرانید و آنی از یاد خدا غفلت نوزید.

آنکس که ز توحید خدا آگاه است روی دل او بسوی آن درگاه است
اندر نظرش سوای او معدوم است این معنی لا اله الا الله است

بزرگوار مردی که همیشه سر بر آستان مولای بزرگوار خود داشت و در هر محفل و مجلس با سخنان رسا و شیوای خود حقانیت مذهب تشیع را تشریح می‌کرد و اصل گوهر مقصود را در جمع شریعت و طریقت و زیر لوای ولایت مطلقه علی (ع) و اولاد آن بزرگوار می‌دانست.

از بیانات پر مغزش نغمه‌های جانبخش مردان خدا و عارفان وارسته بگوش دل می‌رسیده که می‌گفت:

کیمیائی است عجب بندگی پیر مغان خاک او گشتم و چندین درجامم دادند
بحیات ابد آن روز رسانید مرا خط آزادگی از حسن ممامم دادند
همت پیر مغان و نفس رندان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

بزرگان عرفا می‌گویند کیمیای صحیح آنست که خلع صورت از مس کند و اگر ناقص باشد ممکن است تغییر رنگ حاصل شود اما بحقیقت طلا نمی‌رسد. بهمین طریق عشق انسانی چون از عشق طبیعت پاک شود در عاشق سرایت قدس الهی و جوشش عشق خدائی پیدا شود تا بحدی که بشهود حق می‌رسد.

در هر دور و زمان انگشت شمار کسانی بوده‌اند که بدین خلعت جاوید مفتخر و به بطون آیه کریمه «مثل نوره کمشکوة فیها مصباح» مستظهر شده‌اند آری. از آن جا که نشان مرد خدا عاشقی است جناب جذبی شیخ بزرگوار ما عاشق بود عاشق خدا و عاشق مولا بود و بهمه موجودات عالم عشق می‌ورزید. دلی پر از عشق و روحی لطیف و آسمانی داشت و بر آن لقای محبوب را مشتاقانه انتظار می‌کشید و با زبان حال می‌گفت:

چنین قفس نه سزای چومن خوش‌الحانی است روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست بهوای سرکویش پر و بالی بزنم
بفرموده روزبهان آن عارف بزرگوار: چنین افرادند که جان حراشان بنده عشق است و مرغ روحشان شکننده قفس جسم است. چنین افرادند که زندگان بی‌مرگند و در راه جانان جان و دل گذارند.

نمونه بارز چنین افراد عاشق دل سوخته و عارف وارسته جناب حاج آقای جذبی بود که خلف مرحوم حاج میرزا هاشم از سادات خاتون آبادی ساکن محله پا قلعه اصفهان، پدرشان از شاگردان برگزیده مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی و دارای اجازه اجتهاد بوده ولی پس از مراجعت با اصفهان گوشه‌گیری اختیار نمود و غالب اوقات خود را به مطالعه کتب عرفا و اخبار ائمه هدی (ع) و عبادت می‌گذرانید و در سال ۱۳۳۲ قمری در سن هشتاد و دو سالگی از دنیا رفته و در تخت فولاد در تکیه خاتون آبادی جنب بقعه میر محمد اسماعیل (متوفی ۱۱۱۶ قمری) جد خود مدفون گردید.

نسب ایشان با بیست و نه واسطه بحضرت سید سجاد (ع) می‌رسد و اجداد ایشان همه از سادات جلیل‌القدر و بزرگوار و علماء و مدرسین و در زمان صفویه و بعد مورد توجه و امور شرعیه به آنان محول بوده است. جنابش در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۳۱۴ هجری قمری در اصفهان متولد شده و ابتدای جوانی به تحصیل علوم متداوله مشغول و بعداً نزد مرحوم آقای سید عباس فرزند مرحوم آقای میر محمد هادی که از بزرگان سادات خاتون آبادی و از مآذونین آقای حاج میرزا علی آقا ذوالریاستین شیرازی بوده‌اند رفته و بدیشان اظهار ارادت نمود ولی مشرف بفقیر نگردید. بعداً مدتی برای رسیدن بمقصود به مسافرت پرداخت و چندی هم بریاضت و عبادت و بیداری سحر اشتغال داشت و در جستجوی خضر وقت بود. سپس برای ادامه تحصیلات بتهران رفته و در مدرسه علوم سیاسی بتحصیل اشتغال ورزید و در مدرسه آصفیه نزدیک مسجد جامع منزل گزید و در آنجا با مرحوم میرزا امان الله و مرحوم میرزا صدرا شیرازی که از فقرا و پیروان جناب حاج ملا علی (نورعلیشاه) بودند آشنائی پیدا کرد و توسط آنها در سال ۱۳۳۶ قمری خدمت جناب آقای نورعلیشاه رسید و در همان جلسه دست از دامن ایشان برنداشت تا روز بعد که هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۳۶ قمری وارد طریقت شده و با نهایت صدق و محبت شروع به سلوک در طریق فقر نمود.

جنابش در سال ۱۳۴۰ قمری بشغل دبیری اشتغال ورزید و از همان وقت صحت عمل و دیانت و تقوا و شرافت انسانی و فضل و کمال او زبان زد معلمین و محصلین و جوانان گردید و عموم فقرا با نهایت علاقه و احترام بدیشان می‌نگریستند.

سفرهای متعدد به زیارت حضرت رضا (ع) و بیدخت می‌فرمود و ایام تعطیلات تابستانی را بیشتر در بیدخت و در حضور پیر بزرگوار خود می‌گذرانید و در هر یک از سفرها بنوشتن و استنساخ کتب عرفانی اشتغال می‌ورزید. در سال ۱۳۴۳ شمسی بفرمان پیر بزرگوار به هدایت و راهنمایی با لقب «ثابتعلی» مفتخر گردید. در این اواخر

مدتها دچار کسالت بودند و چون کسالتشان شدت یافت ناچاراً در بیمارستان بستری شدند تا آنکه غروب جمعه شب اول رجب سال ۱۴۰۵ برابر با دوم فروردین ماه سال ۶۴ ندای «**ایتها النفس المطمئنه**» را بگوش جان شنید و روح پاک اوکه مهبط انوار الهی بود بسوی مقصد اصلی خود پرواز و با بال و پر ملکوتی در «**عند ملک مقتدر**» جای گرفت. رحمة الله علیه.

خود را بکش ای بلبل از این رشک که گل را
 هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ
 با باد صبا وقت سحر جلوه گری بود
 از یمن دعای شب و ورد سحری بود
 حال چنین عاشقی وارسته، عروج بچنان جایگاهی رفیع و شایسته. برای قلم چه جای نوشتن و برای عقل چه جای سنجش و ادراک می ماند. همان بهتر که شرح آن دقایق لذت بخش و پر بها که جز عاشق و معشوق پرده داری نیست از زبان حافظ شیراز بیان شود.

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین
 صباح الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز
 اگر وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
 که غوغا می کند در سر خمار خمر دوشینم
 اگر بر جای من گیری گزیند دوست حاکم اوست
 حرامم باد اگر من جان بجان دوست نسپارم
 براستی برای پروانگان بزم محبت و شیفتگان راه هدایت اوکه درک محضر پر فیضش را نموده اند و از باطن فیض موطن آن دل داده حق و حقیقت بهره مند می شدند چقدر طاقت فرسا بود زمانی که شنیدند آن شمع بزم وجود و آن آستوره عشق و ایثار در جمعه شب دوم فروردین ماه ۶۴ خاموش گشته و بسرای جاوید شتافته شد. چشمها گریان و دلها بریان شد و در ماتمش تمام فقرا و محبان بسوگ نشستند و با تشکیل مجالس عزادای شادی هر چه بیشتر روح مقدسش را از درگاه حضرت لایزال خواستار شدند.

دل دادگان راه خدا، آنانکه جان و دلشان در گرو محبت مولای خود می باشد در این شبها و روزهای ماتم زا یاد آن عارف بزرگوار را گرامی می دارند و با کمال ادب و احترام مراتب تسلیت و تعزیت خود را بحضور مولای معظم قطب العارفین حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) ادام الله ظلّه و بازماندگان آن جناب تقدیم داشته از درگاه حضرت احدیت خواستارند که وجود مقدس حضرت آقای رضا علیشاه ارواحنا فداه را از جمیع بلیات محفوظ بدارد و فقرای سلسله نعمت الهی سلطان علیشاهی از باطن فیض موطن آن بزرگوار مستفیض و بهره مند گردند.

ای خونبهای نافه چنین خاک راه تو
 آرام و خواب خلق جهان را سبب توئی
 خورشید سایه پرور طرف کلاه تو
 زان شدکنار دیده و دل تکیه گاه تو
 مولای من:

فردای روز حشر که عرض خلایق است
 یاران هم نشین همه از هم جدا شدند
 باشد در آن میان بمن افتد نگاه تو
 مائیم و آستانه دولت پناه تو
 شیراز- فروردین ۱۳۶۴ غلامحسین ندیمی

متن نوشته روی سنگ مزار جناب آقای سید هبة الله جذبی (ثابتعلی)

هو

۱۲۱

ما همه فانی و بقا بس تراست
 ملک تعالی و تقدس تراست

آرامگاه سالک مجذوب و عارف به محبوب جناب حاج سید هبة الله جذبی اعلى الله درجة از مأذونین بزرگو
مشایخ عالی قدر سلسله علیه نعمت الهی گنابادی ملقب به ثابتعلی متولد سال ۱۳۱۴ قمری که در روز جمعه
بیست و نهم جمادی الثانی ۱۴۰۵ قمری دوم فروردین ماه ۱۳۶۴ شمسی روح پاکش بعالم قدس پرواز نمود.

آنکه در حسن خلق یکتا بود	شیخ روشن ضمیر ثابتعلی
سید و مقتدا و آقا بود	هبة الله جذبی او را نام
سال فوتش که مقصد ما بود	خواستم تا به هجری قمری
عاشق قرب حق تعالی بود	یکی آمد به جمع وگفت که او

$$۱۴۰۴+۱=۱۴۰۵$$

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی و علیه توکلی و افتقاری، اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمدُ يحيى و يميت و هو على كل شىء قدير و اشهد ان محمداً (ص) عبده و رسوله، ارسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون و اشهد ان علياً (ع) و الائمه احد عشر من ولده ائمتى و شفعاى يوم الدين و ان الاثنا عشر منهم اعنى حجة بن الحسن صاحب الزمان و خليفة الرحمن و امام الانس و الجن عجل الله فرجه الشريف هو حى و غائب و بارادة الله يظهر و يملؤ الارض قسطاً وعدلاً بعدما ملئت ظلماً و جوراً و اشهد ان الموت حق و النكير والمنكر حق و الصراط حق و الميزان حق و الجنة و النيران حق و أومن بكل ما انزل اليه على لسان رسوله صلى الله عليه و اله و ان ولاية على بن ابيطالب و اولاده المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين اساس الايمان و بها تقبل الطاعات و العبادات عندالله عزو جل. اللهم ثبتنا على دينك و ولاية وليك بحق محمد و آله صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.

و بعد چون وصیت امریست مستحب و مؤکد و زمان و مکان مرگ بر غیر ذات بارى تعالى مستور و مکتوم است در این تاریخ که محرم الحرام ۱۴۰۵ قمری و مهر ۱۳۶۳ شمسی است و عمر این گناهکار شرمسار به نود و یک رسیده است وصیت می کنم جمله فرزندان و برادران روحانی خود را بتقوای الهی و اطاعت و بندگی حق تعالی و مخالفت با نفس اماره و ایمان بخدا و رسول و ائمه هدی عليهم السلام و اتصال به ولی امر و مجاز زمان و بندگی و اطاعت مولی و محبت و مودت با جمیع خلق و خدمت و شفقت به برادران ایمانی و مجالست و مؤانست با نیکان و پرهیز از معاشرت و مصاحبت اهل فسق و فجور و طالبان عیش و عشرت و مخصوصاً فرزندان خود را وصیت می کنم باتفاق و اتحاد و یگانگی ما بین خود و اینکه امور مادی و دنیوی را مانند مال و جاه و غیره مانع از اتحاد و اتفاق نکرده و با هم با کمال صمیمیت متفق و متحد باشند و خیر و سعادت دیگری را خیر و سعادت خود دانند و کمک کار و مددکار یکدیگر بوده باشند و از پدر روسیاه تبه کار خود یادکنند و استغفار و طلب آموزش برای او نمایند و در امور خود توکل و اعتماد بحق داشته، بفضل و کرمش امیدوار باشند و مؤثری غیر از ذات حق تعالی ندانند و یقین داشته باشند که اگر امور خود را بخدا واگذارند و راضی و تسلیم بمقدرات الهی باشند به بهترین وجهی امور آنها انجام خواهد شد. و زنان و فرزندان اناث من نظر بحال زنان کم عقل و پرهوی و هوس نموده عفت و عصمت را بهترین وسیله سعادت و زینت خود دانند و تا ممکن شود از زی خود خارج نشوند و نیز از معاشرت و محبت با خویشان و اقربا تسامح نکنند و از حال آنها با خبر باشند و اگر کمک و مساعدتی لازم داشتند کوتاهی نکنند که صلۀ رحم زیادی عمر و وسعت و گشایش آورد.

امیدوارم بکرم و فضل الهی و توجه اولیاء حق خاصه ولی زمان..... ارواحنا فداه فرزندانم در کمال خیر و سعادت و ایمان و ولایت با صحت و سلامت و مهربانی و محبت با یکدیگر زندگانی نمایند و پدر گناهکار و روسیاه شرمنده خود را فراموش ننمایند و در مجالس فقری مخصوصاً لیالی جمعه شرکت نمایند و تعطیل روا ندارند و پدر خود را باستغفار و قرائت قرآن مجید و دو رکعت نماز در لیالی جمعه شاد نمایند.

از خداوند امیدوارم خیر و سعادت و ایمان و معرفت و گشایش و وسعت و ثبات ایمان و خاصه ولایت و توفیق
بندگی و اطاعت برای جمله اخوان و فرزندانم درخواست و مسئلت دارم. آمین یا رب العالمین.
وصلی الله علی رسوله و الائمة الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین. بنده روسیاه تبه کار و
خائف و ترسان از روزشمار و امید بفضل و کرم پروردگار غفار. سید هبة الله جذبی. تاریخ غره محرم الحرام
۱۴۰۵ قمری و ۵ مهر ۱۳۶۳ شمسی.

مؤخره

سپاس و حمد خدا را که تفضل و عنایت فرمود تا بمناسبت اولین سالگرد پدر جلیل القدرمان جناب آقای سید هبة الله جذبی (ثابتعلی) با استجازه از پیشگاه پیر بزرگوار حضرت آقای سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) موفق به جمع آوری و پیاده نمودن تعدادی از نوارهای فرمایشات و نصایح و همچنین ابیات سروده توسط ایشان، گردید و موفقمان داشت که آنها را بصورت رساله‌ای بنام رساله جذبیّه ارائه نموده تا بطور یادبود در اختیار اخوان گرام و فامیل محترم و دوستان معظم قرار دهیم. امید که قرائت آن، یاد آن عارف ربانی را در خاطرها همیشه زنده نگهدارد.

در اینجا لازم بیادآوری است که در پیاده نمودن نوارها دقت شده تا در ثبت فرمایشات ایشان کمال امانتداری رعایت گردد. در خاتمه باید از جناب آقای قدرت الله آزاد که عمری را در نهایت صحت و صداقت در خدمت پدر بزرگوار کسب فیض نموده و در انجام کارهای این رساله نیز کما فی السابق از هیچ گونه راهنمایی و همکاری دریغ نفرمودند و همچنین از آقای حسن خواجه مدیر چاپخانه خواجه که در امور چاپ و آماده نمودن این رساله کمال جدیت و مراقبت را بعمل آورده‌اند تشکر و سپاسگزاری نمود. از خداوند متعال ترقی ظاهری و باطنی و سعادت دنیوی و اخروی برای آنها خواستاریم.

فرزندان جناب آقای سید هبة الله جذبی (ثابتعلی)